

و در طلب آخرت کوشیدند این مرتبه از باب مجاهده است که آئینه دل را
بزرگ صافست قرآن ملازم است بر طاعات رحمان و مداوم ذکر و طاعت
قرآن و یاد کردن مرکب بالکمال انصاف کرده اند و معنیان عالم عیب را
بی شک و ریب در وی بیند و دل برین دنیا نمی کنند و چنان رفتن این
عالم را مستطربند که هر کاری را که کردند چنان داشت که این نماز آخرین
نمازهای عمر ایشان است و هر نماز دیگر را نخواهد رسیدن و این صفات از
غایت حضور دل آن مردان بود برین خصال بود برین سیرت اهل صفات
پشت و این روش خواجگان فاضل الدار و احقر در تصفیه باطن است
و صوفی عبارت از آن معنی است که باطن رونده صافی شود و علامت صفات
باطن آنست که ظاهری مأمور شرعی بود زیرا که سرکشای باطن
کلاه دشمنی تزلزل حاصل می آید مسلم بر سید مذکور رسول الله
گفت است که **الْمَوْتُ خُفَّةٌ أَلْمُومَاتُ** یعنی که مردن
تخف می رود و آنچنان به از پنجه است پس چرا رفتن آن عالم را
گرنه اسم شیخ قدس الله فرمودند که طبع آدمی خالص است که از معجزات
رفتار خورشید بیاورد و نیز آن بود پس هر که آفرین را به پوزمانی

بلکه از لغت بلای راحت باشد و در دکان این راه نیز بر پنج درجه اند
اول بر بلای بگردن درجه و میان است دوم در بلای روضه و اول درجه
عازقان است سیوم در بلای نشاندی کردن درجه و میان است چهارم
در بلای بلای راحت شد و درجه ابدالان است پنجم در بلای راحت
و راحت یافتن درجه پنجم است پس حقیقت میزان بود که
بلای هم صابر باشد و هم نشاندی بود و هم راضی باشد و صابر راضی بود
تیسر در دیشی بر سید که علامت مرد عالم است و علامت مرد عالم
چهارم علامت مرد عالم است پنج قدس الله درجه و مرد عالم
علامت عالم است که اشتغال او امر حق تعالی بود و از لواهی شرع
دور باشد و علامت مرد عالم است که هر چیزی از اشتغال و نیای
که از حاجت اصعب او زیاده باشد ترک آن گویند و علامت مرد عالم است
که رفتن راه آخرت را ساختن کند و استعداد و ممانت را مهیا کند
و توشه راه آماده دارد زیرا که انهای که بدلائل قاطعه شک و ریب را
از جرم ایمان میرانند و حق را از باطل جدا کردن می دانند و بنظر باین
درخواست دنیا نظر کردند مال احوال دنیا را بر فنا دیدند و بوی از وی

دنیا فانی را پس از خسته و روی طلب آخرت باقی آورده و بهت را
 همه با شطام امور آن عالم مفروض داشته چون وقت رفتن
 آید چنان رود که عزیزی مدتی از وطن خود غایب بوده باشد
 و اهل و فرزندان و دوستان با او بزمان شده چون بیاید
 اهل و فرزندان برسدن او شادمان شوند و او نیز ناآیدن
 در مرجع باشد و هر که از رفتن آن عالم بدین صفت بود بر آید
 بر امید موت را چنان بود و از رفتن آن عالم گریزان
 نبود پس هر که باید تا بدان نفس آخر کار او همچو آن علام
 که بخت نبود و یا نذر نفس حسرت و خجالت لعذاب
 و عقوبت در نماید امروز که فرصت هست و امکان غنڈ
 خواندن است عذر نکند و بخواه که در محبت بغدیری عمری
 از معاشره در میگذرد و بهر مسکنت و بیماری بر آید
 غفلت و کبر بایی او نه و این ساعت را که یافته غنمت
 دارد و عمری را که مدتی از وی بجهانی فانی از دست رفت و خداوند
 صرف کند و در تحمل شداید شرع بر نفس صبر را کار فرماید که چند روزی

خراب کرده بود و دنیا را عمارت کرده بود و روزگار را اضمایع
کرده بود هر آینه از معمور بخراب بختان افتاد خوش نباید و این احوال
کسی را بود که در اوقات تفریح شب و روز یک خیرات و سعادت
کنز کرده باشد و کارهای حاصل دنیا را پیش گرفته بود و باز اگر آن
از حساب قیامت بر خود نهاده باشد چون وقت رفتن آن عالم
آیدش باز اگر آن گناه و باطن ضایع شده روی بر آن عالم از حال
چون حال آن غلام بود و لذت و حاجه خود که بخت باشد و مدتی مدید
بطبع خود گشته که ناگاه قاصدان خواهد او بیابند و آن غلام که بخت را
بند و یک خواهد او بسیار بد آن غلام که بر سران بود از عذاب خواهد خود
و بگذارد خوف و حسرت و خجالت بیاید مردن عاصی روزگار ضایع کرده
و در خانه خداوند تعالی را اضافت کرده چنین بود پس کسی را که مردن
او برین وجه باشد هر آینه رفتن آن عالم را اگر بر آن بود اما مردن
بندگان صالح که اوقات خود را عزیز داشته باشد و امتثال کرده
مهر فرمانها و از لغو را و انفعاس عزیز را ضایع نکرده بود و عمر خود را
کار نکرد اینده و عالم آفرین خود را بطاعت و عبادت معمور گردانیده و

چون دانند که این طبابت از دوست رسیده است و دیده
 دل در بلا میلی را پسند آن بلاد ابرضا پیش آید که علامت نبی است
 اینست شیخ قدس الله روحه صفرمودند که این راه را برو
 کنشاده از اول آنست که علم راه دین نداده باشند زیرا که
 علم دین در سنتین از لوازم راه است دوم آنست که چون
 بودند توفیق عمل ندهند پس زیرا که علم لعل از لوازم راه است
 سوم آنست که اگر عمل کند آن عمل او بیاید و در اخلاص
 دور بود و در افتاب است هر چه آید مردمان از غلاب و عقوبت
 نسیب یکی ازین سه کار بود که بی علم در راه آمده باشند
 و هر که بی علم درین راه رود همچو آن ناپلانی بود که در میان
 درختان بود و هر چند کوشش نمود که بر راه بیرون آید و اگر
 چیزی از راه علم راه معلوم کند توفیق عمل از جانب کفایت باشد
 زیرا که از علم لعل در حیات حاصل می آید و از در حیات
 محروم است و اگر آن اندکی علی که از وجود او جدا شد
 اخلاص را از مبارز گیرد زیرا که در اخلاص امید خلاص است

پیش نخواهد بود و درین چند روز هر کس که بود بر مشقت دنیا توان
میکردن و در پنج کار آخرت را برای نغمه باقی توان کشیدن پس
بر کار باش که خداوند تعالی نیکوکاران منزل پدید آورده است و در
نیز جایی معین کرده است که اِنَّ الْاَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ وَاِنَّ
الْفَخْرَ لَفِي حُجَّتِهِم خداوند تعالی میفرماید بدوستی که نیکان
در رحمت و نعمت باشند و بدان در دوزخ و عقوبت نبینند پس
خنک آن بختیاران که بد و فضل و حق ترک دنیا گفتند
و بر زیادتی از حاجت اصلی مشغول نشدند و روی آوردند
ازین جهان بر محنت گردانیدند و با سباب و اموال دنیا
التفات نکردند و لا جرم در دنیا سلطان ازیشان خراج می
طلبند و در آخرت سبحان با ایشان حساب میکنند پس
پرسیدند که رضا چیست نتیجه قدس الله روحه فرمودند که
رضا خوشنودی بود یعنی که هر چه از حق به بند در رسد از ایشان
و محنت نیندازد باید که چنان بغایت خوشنودی پیش آید که
ظاهر او باطن او را در این بیایست اقرار کند زیرا که سنده

و ایشان را مضمون کرد و اینم بدو جبرائیل علیه السلام که تا هزار و سیست
 و دو ازم ایشان را در بوستان که ایشانست که صنعت آن را بر ایشان
 است که در زیر درختان او چو بهار روان باشد و ایشان
 درین بوستان سار جاوید باشند و خداوند ایشان را خوشنود باشند
 و چون درین عالم بیکبار خوشنود بوده باشند در آن عالم نیز نبات
 و رحمت و سعادت را حق باشد که ایشان کرد و خدایان را
 و کرده خدایان را اینست که ایشان باشند و همین جماعت را
 جایش دیگر میفرماید که **أُولَئِكَ هُمُ الَّذِينَ أَلْبَسْنَاهُ** یعنی
 که این گروه مقبولان این جماعت برگزیده ترین آفریدگان اند
 بدان معنی که ایشان بیکبار **أُولَئِكَ** لا جرم جبرایلی این طایفه را
 بعزیت حواله فرمود که **هَبْ أَزْوَاجَهُمْ حَبَشَاتٍ لِّتَبْصُرَ مَا دُورَ**
 این کرده نیز در پروردگار ایشانست این صاحب دولت را
 این همه سعادت باین معنی حاصل آید که از بیم و امان حضرت
 محدث ترسان باشند که **ذَٰلِكَ مِلَّةُ خَشْيَةِ رَبِّهِ**
 این آیه سعادت حمیده و محضال پسندیده مرز سگان را روی نماید

ووی از اهل خلاص فی شیخ قدس اللہ روحہ میفرمودند که چون
می باید که آن مقدار از علم شرعی که در راه خداوند تعالی بدان
محتاج است حاصل کند تا رفتن راه بر و آسان شود و بداند
آن علم حاصل شد بدان علم عمل کند و بجهت شناختن
کند تا اخلاص در عمل حاصل آید و چون در روش قدم تربیت
دارد و منازل راه قطع کند بصفت رضا موصوف گردد و
خداوند تعالی درین معنی فرموده است اُولَئِكَ كُتِبَ فِي

قُلُوبِهِم مِّنْهُمُ الْإِيمَانُ وَالْيَدِ هُمْ بِرُوحِ مَنَّهُ
وَيَدَّخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
ثُمَّ لَا يَجِدُ فِيهَا مِنْ عَذَابٍ وَرِثَ اللَّهُ
رِثَتَهُ اُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ اَلَا اِنَّ حِزْبَ
اللّٰهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ خداوند تعالی ذکر طایفه ازندگان خود را

که بدو است قبول خودشان مخصوص گردانیده است بدین عبارت
اجنبز میفرماید که بر دایم ایشان یعنی که بر مخالف هر ضایع
الشیان هم مددست خود نقش ایاز انقبض خود ثبت کردیم

آنرا میگویند سالک راه بر سر الامر لعلم یاب الله یری
واقف شود و حکم آنکه میفرماید ان الله لا یبصر الی
صورکم و لا الی اعما لکم و لکن ینظر
الی قلوبکم و ینبأ بکم بکامد اشت
عالم ظاهر و پاسبان داشتن عالم باطن مشغول شود
در مراقبت احوال ظاهری و باطنی بر و ارد و آنچه شرایط
و ادابی که در مراقبت است بای آرد خداوند بی نظیر
عاطفت خود مراقبت احوال او فرماید که و کانت الله
علی کل شیء رقیباً یعنی ماکه خدای عزای بر
بر هر چیزی نگاه بانم و رقیب احوال احوال شما ام که قال الله
خیر احافظا و هو ارحم ال احسبک یعنی که خداوند
لقا بهترین دارندگان است و محبتانده ترین محبتانندگان
پس چون سالک محافظت اوقات خود کند و نگاه داشتن
احوال را بر خود لازم دارد خداوند او را بتوفیق خود مزیّن
گرداند و کسی از آنها چیزی خداوند رقیب نیست و رفته

می گویند

زیرا که هر که امروز ترسان بود و در این دنیا باشد و در نفس آخر
تیر شبارت لا اِخْفَاقٌ وَلَا خُزْنٌ وَاکْبَرُ رَاہِیْ شَوَارِدْ
که در حیات از خالق ذوالجلال ترسیده بود و غم آخر بسیار در دنیا
باشد اما کسی که در حیات غافل بکار رفته باشد و غم نفس آخر
بر خاطرش نباشد در آن زمان که حیات او با جز رسید
سیاست لَا بُرْیَ یَوْمَئِذٍ لِلْخَبْرِ مِثْلَ کُوشِ او
درخواستند ربا بعزت آن کوشی که کلام پدوا حفظ شود
که ما را و جمله مسلمانان در آن ساعت آخر از نشنودن این سیاست
نگاه دارد و بعزت آن زبانی که پدوا سطره بابو میگفت که در آن
نفس آخر زبان را بگفتن کلمه شهادت گویان دارد و بعزت
آن مردی که هرگز هوای جز سخن نگفت که ما سطره بقی
الْهُوٰی که ما را در آن خاک جواب با صواب گرامت فرما
آلله یومت آن عزیزان که درین راه راست رفتند عاقبت کار
بجای آوردن یا الله العالمین و یا خیر التامین
همین است که در این دنیا و در آن دنیا

[illegible]

راہ راہ دشمنان بیا راہ چون نفس را ج شیطانی و هوا و دنیا و دیگر

وہ سناں بھی دانتی کھانیت مہم جو علی راہ از پس پالہ روتی

الكتاب احوال جوقام تاو عطفه اذ لا في امن لم

سأخبركم عن شيء لم يفتقر إليه أحد منكم

است از دامن این مخلصان کو آه گشته و اگر تاسیر کف برآید

حق بر روی سالک این مدارج و مقامات کجاست؟

عبدین و خواتین کا حق میں الہ و اعظم کی نسبت۔

کتابت المکررنا سرود مذکور چک نشود و هر چند برادری حاصل نماید

پرسیدہ کی روئے راہ در کمر شادان یک سہو یا شد

عليه السلام و هو شيخ قاضي القضاة و حاكم مصر و زعيم المذهب الشافعي

راہِ لکھنؤ میں ایک مشہور علامت اداں پور کی گیت و بکراں

تذکرہ ہوا کہ کتب معینی کہ ہر قوی و فنیہ کفار و منافقین کہ ان

این آیت سلطان محمد بن عثمان را به دست او رسانید

ہوئے کہتا، اور میں اُن مسلمانانِ حق کو کہتا ہوں کہ

پانچ سو روپے

این اوست پس باید گفت که این پروردگار که همه را می‌سازد
تجارت ترک معصیت میکند و زود و جبروت و سزای او که در دنیا
و آن امور که خداوند تعالی اراده و هرگز انقضای و چنین کند
که فرستاده که اگر اهل حق و آن بود که خدای تعالی او را بپذیرد
و چنین معصیت میکند و نهایت جانانی بود و هر که اندک خداوند
اشارت ترس نبوده و بی نیازی باشد و پس اوست تلاوتی آن بود که
خداوند تعالی از ستمش ترک معصیت گوید و حق این ادیب
بود که جدا از عباد و بخواج محمود را در حفظ شریعت دارد
و هر اس محمود امور شرعی گرداند که تا این مرتبه ابد است
بیار و مقام مراقبت هر روز و هر روزی تمام پس مرتبه برود
ادیب نوی ترا در مرتبه ادیب اما ادیب باطنی آن بود که
جمع صفات و غیر از باطن رسیده و هر شود باطن را که نظرگاه
باز شاه است پاک گرداند و بشا هر باطن در سر و علامت حق
مشغول شود که الادیب مع الدن فی السور علی خط
نقشه تدبیر اندر و میفرماید که با یک که در اینجا و سرچشمه

و کمال

[illegible]

وعدی با ادب و مدح و تعریف این معنی چنین بود که ای پسر وکیل
مستحق است از من راست که کمالی بود من نگاه که در ادب و ادب
که من در دوزخ و غیره بقا پاک شود که دوام هر شب است
و اگر بخیر در دنیا بگذرد و راست است که این را حق تعالی
به منست و می پیاید است اگر چه میزان و اگر گوید زیرا که خداوند تعالی
فرمود است که است آمل الله عقبه غافل عن الله فخره
لی الذاریت الله معنی است که که گوید از زبان مولی
عند الله تعالی غافل بود و چشم اندود و چنین خداوند تعالی است که
که بر این فکر که در دل می آید که غافل است از چنین و چنان است
پس از این که در این اساس و احکم به این معنی اعتبار با این
از آنکه شش در نصف باطن کرده اند زیرا که فاضل ترین است از
از شش که در شش باطن و پارس و شش او است و یکی بر وی
و شش در این مساوی است که دوام مراقبه است و ادب و فاضل
از شش که در شش پارس کرده اند پس ممکن است تا در این مساوی است
و شش و با این مساوی که در شش است و شش که در شش

حالیه رسیده پس اگر حساب دولت و سعادت بود دست راست
 خفته آن فردوم از من حساب دولت ایشان یکی بدارد هر اینه
 ازین دو انتهای بلیب نماند و هر روز و مراتب این راه را تمام
 سیر کند و تمام را قطع کند در نهایت عالی برسد و در این راه
 چاه است چنانکه از شمار این حساب در لایق بر آنکه هست فَتَبَيَّنَ
فَصْنُ مِنْهُمْ رَسُولُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ که هر که خود را بهیچان ماست کند
 و بی از ایشان بود پس آن مرد را که در مراتب راستی است و خواهی که
 باشد و قوم ثابت بر شسته بر آینه و در این میان خواهد بود و دست راست
 که در همه صفت است و در هر دو که در همه حساب کردن بود یعنی در ده
 راه را باید که از ایشان که در علم بین چه در دست است آنچه تشریفات است
 عذر خواهد و آنچه نویسی باید که گوید و این حال باید که در هر شب از وی
 در وقت بود که بعد از نماز را در آید تا بر آمدن افلاک بر عیال نماز
 پیش از آنکه در کوفی کند که در پیش برین حکم که در شصت است اگر در شب چهار
 رفت یا شد که بر شصت است تا شصت بود یا شصت را که مشغول شود تا
 نماند از این که در روز و در کار نویسی طاعتی باید که شکر آن گوید تا خداوند تعالی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

عالم را از حساب دینوار در امان بوند و در عقوبات این بمانند
و هیچ کسی را در کار او از خود سبک نکرده و بندگان چون بومهاست رشت یکبار
بوفت چون برق از ابرها طغیان کرد و پیغمبر اید بپوشد و بکرامات و سعادت
برسد و بستاند و خداوند تعالی شرف شریفش را بر کمالش برساند
و از برای او رحمت دنیا و آخرت بپسند که خداوند تعالی حکم کرده است بخیرانی
و بی و حکم میسر است و قضا که حکم که این کبریا احزان را و این خانه پر نعم
بعید پذیرد و و این در مدینه و مکه خواهد بود از این نعمت خراب کرد و اند
پیش از قدس اندر و در میفرمود که این دنیا سرای غراب است و در این سرای
کسیست که در هر روز از رحمت او خراب بکشد و نهایت سرای معصوم است
و هر روز از این که است که است بران عالم معروف و در دین و علم اصیل
آن عالم است که رسول الله فرمود و جهت حب الوطن من العباد
چون که است که این جهان از ایمان است پس اگر از جهت آن عالم در دل
نکست و باشد و بجا است عبادات و حق آنست را معذور کرده بود
و دست بدارم و آن عالم را شایسته اند و در میفرمود که کسی
که خانه بود که کسی می بود و باقی خانه است که در دست وی است

1990

تخلیفات کنیزان و غلامان عربی و ایرانی است و انی میباشند مشهور و نامدار

مگر عارف دوست کی کنج دیر غفلت کیا یہ دوست کی غفلت سے نفرت
انداؤں سے وہ دوست کی غفلت سے نفرت

اقدام نشود و ترا می دانست که این کار را باید از راهی دیگر و از راهی که در دسترس است برساند

والمجاهدين ورد من البسائر والصفقات والشهوات وما

شرف اکرم کریم علیہ السلام کہو تین خانہ پانچواں چارویں اور دسویں ریاست

فصل دوم در بیان نامها و احوال

و مساکین خود و بیگانگان از رفقه چنانکه خداوند تعالی امر فرموده است

أَمْ يَكُنِ الْمُتَّقِينَ فِي حَبَابِ عَيْنٍ أَدْوَمٍ

اینچنین بهنامایب روی این زمین را که میکنند از این مزارع

وَمِنْهُ مَنْ يَرْجُو يَارَ الْوَالِدِ الْوَالِدِ وَيَا حَيْلُ الْفَاحِشِ

یا فایب چہار دھرمیت و سدی

وَمَا يَكْفُرُ لَكُمْ وَيُنَادِيَكُمْ لِمِ الْآيَاتِ أَلَمْ تَكُونُوا أَقْبَرُ
وَمَا يَكْفُرُ لَكُمْ وَيُنَادِيَكُمْ لِمِ الْآيَاتِ أَلَمْ تَكُونُوا أَقْبَرُ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تأسیس و تدوین این مجله را به استحضار خودتان که از انجمن حمایت خانواده

یا علی و ابی طالب و سید بن طاووس و شیخ طوسی و شیخ مفید

[illegible]

وفي الآخرة يعطى المبرين منهم ما يستحقون من أجره لا يفترون

و آن حضرت را بفرمود پس ای کعبه است کلام من درینا و آنرا

کتابخانه آیت الله العظمی بروجردی

العلم الذي خلقه الله تعالى في القلوب

وَالْقَوْلُ وَالْمُحَادَاثَةُ وَالْمُحَادَاثَةُ وَالْمُحَادَاثَةُ

یہی کہ وہ سنا کہ ان بات اور کہ کو کر لیا اور وہ اس وقت

وہرگز ثابت نہیں ہوتا اور نیز ازل سے

عناوین و ابعاد ایشان بگونه ذکر الشان چنانکه در ذیل آمده است

وحدثني منقوب بن خالد البجلي عن أبيه عن علي بن الحسين عن
علي بن فضال عن محمد بن عمار عن حماد بن عيسى عن

بسم الله الرحمن الرحيم

الحب المبدع بما سوى الله تعالى والله اعلم
بالحق والعدل والبر والعدل والعدل

وَالْحَبِيبُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ

در صورتیکه در این حالات عیانت و مشاهده محقق

1997, 1998, 1999, 2000, 2001, 2002, 2003, 2004, 2005, 2006, 2007, 2008, 2009, 2010, 2011, 2012, 2013, 2014, 2015, 2016, 2017, 2018, 2019, 2020, 2021, 2022, 2023, 2024, 2025, 2026, 2027, 2028, 2029, 2030, 2031, 2032, 2033, 2034, 2035, 2036, 2037, 2038, 2039, 2040, 2041, 2042, 2043, 2044, 2045, 2046, 2047, 2048, 2049, 2050, 2051, 2052, 2053, 2054, 2055, 2056, 2057, 2058, 2059, 2060, 2061, 2062, 2063, 2064, 2065, 2066, 2067, 2068, 2069, 2070, 2071, 2072, 2073, 2074, 2075, 2076, 2077, 2078, 2079, 2080, 2081, 2082, 2083, 2084, 2085, 2086, 2087, 2088, 2089, 2090, 2091, 2092, 2093, 2094, 2095, 2096, 2097, 2098, 2099, 2100, 2101, 2102, 2103, 2104, 2105, 2106, 2107, 2108, 2109, 2110, 2111, 2112, 2113, 2114, 2115, 2116, 2117, 2118, 2119, 2120, 2121, 2122, 2123, 2124, 2125, 2126, 2127, 2128, 2129, 2130, 2131, 2132, 2133, 2134, 2135, 2136, 2137, 2138, 2139, 2140, 2141, 2142, 2143, 2144, 2145, 2146, 2147, 2148, 2149, 2150, 2151, 2152, 2153, 2154, 2155, 2156, 2157, 2158, 2159, 2160, 2161, 2162, 2163, 2164, 2165, 2166, 2167, 2168, 2169, 2170, 2171, 2172, 2173, 2174, 2175, 2176, 2177, 2178, 2179, 2180, 2181, 2182, 2183, 2184, 2185, 2186, 2187, 2188, 2189, 2190, 2191, 2192, 2193, 2194, 2195, 2196, 2197, 2198, 2199, 2200, 2201, 2202, 2203, 2204, 2205, 2206, 2207, 2208, 2209, 2210, 2211, 2212, 2213, 2214, 2215, 2216, 2217, 2218, 2219, 2220, 2221, 2222, 2223, 2224, 2225, 2226, 2227, 2228, 2229, 2230, 2231, 2232, 2233, 2234, 2235, 2236, 2237, 2238, 2239, 2240, 2241, 2242, 2243, 2244, 2245, 2246, 2247, 2248, 2249, 2250, 2251, 2252, 2253, 2254, 2255, 2256, 2257, 2258, 2259, 2260, 2261, 2262, 2263, 2264, 2265, 2266, 2267, 2268, 2269, 2270, 2271, 2272, 2273, 2274, 2275, 2276, 2277, 2278, 2279, 2280, 2281, 2282, 2283, 2284, 2285, 2286, 2287, 2288, 2289, 2290, 2291, 2292, 2293, 2294, 2295, 2296, 2297, 2298, 2299, 2300, 2301, 2302, 2303, 2304, 2305, 2306, 2307, 2308, 2309, 2310, 2311, 2312, 2313, 2314, 2315, 2316, 2317, 2318, 2319, 2320, 2321, 2322, 2323, 2324, 2325, 2326, 2327, 2328, 2329, 2330, 2331, 2332, 2333, 2334, 2335, 2336, 2337, 2338, 2339, 2340, 2341, 2342, 2343, 2344, 2345, 2346, 2347, 2348, 2349, 2350, 2351, 2352, 2353, 2354, 2355, 2356, 2357, 2358, 2359, 2360, 2361, 2362, 2363, 2364, 2365, 2366, 2367, 2368, 2369, 2370, 2371, 2372, 2373, 2374, 2375, 2376, 2377, 2378, 2379, 2380, 2381, 2382, 2383, 2384, 2385, 2386, 2387, 2388, 2389, 2390, 2391, 2392, 2393, 2394, 2395, 2396, 2397, 2398, 2399, 2400, 2401, 2402, 2403, 2404, 2405, 2406, 2407, 2408, 2409, 2410, 2411, 2412, 2413, 2414, 2415, 2416, 2417, 2418, 2419, 2420, 2421, 2422, 2423, 2424, 2425, 2426, 2427, 2428, 2429, 2430, 2431, 2432, 2433, 2434, 2435, 2436, 2437, 2438, 2439, 2440, 2441, 2442, 2443, 2444, 2445, 2446, 2447, 2448, 2449, 2450, 2451, 2452, 2453, 2454, 2455, 2456, 2457, 2458, 2459, 2460, 2461, 2462, 2463, 2464, 2465, 2466, 2467, 2468, 2469, 2470, 2471, 2472, 2473, 2474, 2475, 2476, 2477, 2478, 2479, 2480, 2481, 2482, 2483, 2484, 2485, 2486, 2487, 2488, 2489, 2490, 2491, 2492, 2493, 2494, 2495, 2496, 2497, 2498, 2499, 2500, 2501, 2502, 2503, 2504, 2505, 2506, 2507, 2508, 2509, 2510, 2511, 2512, 2513, 2514, 2515, 2516, 2517, 2518, 2519, 2520, 2521, 2522, 2523, 2524, 2525, 2526, 2527, 2528, 2529, 2530, 2531, 2532, 2533, 2534, 2535, 2536, 2537, 2538, 2539, 2540, 2541, 2542, 2543, 2544, 2545, 2546, 2547, 2548, 2549, 2550, 2551, 2552, 2553, 2554, 2555, 2556, 2557, 2558, 2559, 2560, 2561, 2562, 2563, 2564, 2565, 2566, 2567, 2568, 2569, 2570, 2571, 2572, 2573, 2574, 2575, 2576, 2577, 2578, 2579, 2580, 2581, 2582, 2583, 2584, 2585, 2586, 2587, 2588, 2589, 2590, 2591, 2592, 2593, 2594, 2595, 2596, 2597, 2598, 2599, 2600, 2601, 2602, 2603, 2604, 2605, 2606, 2607, 2608, 2609, 2610, 2611, 2612, 2613, 2614, 2615, 2616, 2617, 2618, 2619, 2620, 2621, 2622, 2623, 2624, 2625, 2626, 2627, 2628, 2629, 2630, 2631, 2632, 2633, 2634, 2635, 2636, 2637, 2638, 2639, 2640, 2641, 2642, 2643, 2644, 2645, 2646, 2647, 2648, 2649, 2650, 2651, 2652, 2653, 2654, 2655, 2656, 2657, 2658, 2659, 2660, 2661, 2662, 2663, 2664, 2665, 2666, 2667, 2668, 2669, 2670, 2671, 2672, 2673, 2674, 2675, 2676, 2677, 2678, 26

[illegible]

وَقَدْ تَجَنَّبَ هَذِهِ الْأَعْيُنُ وَهِيَ بَصَرُ النَّاسِ بِسَبَبِ مَا بَدَأَتْ إِلَيْهِ

مَعَ الْقَائِلِينَ بِدَوْنِهِ وَهِيَ بَصَرُ النَّاسِ بِسَبَبِ مَا بَدَأَتْ إِلَيْهِ

فَالْأَيْدِي رَأَتْ كَوْنَهُ بِسَبَبِ مَا بَدَأَتْ إِلَيْهِ

سَبَبُ الْكَيْفِ وَهِيَ بَصَرُ النَّاسِ بِسَبَبِ مَا بَدَأَتْ إِلَيْهِ

بِأَرْشَادِهِ وَهِيَ بَصَرُ النَّاسِ بِسَبَبِ مَا بَدَأَتْ إِلَيْهِ

يَا صَدِّيقُ فَإِنَّ الصَّدِّيقَ لِحَقِّهِ الْيُوسُفِيُّ رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ

وَأَمَّا الْيُوسُفِيُّ فَهُوَ الَّذِي رَأَى رَأْسَهُ فِي الْمَنَافِقِ وَهُوَ الَّذِي

سَمِعَ الْيُوسُفِيُّ قَوْلَ اللَّهِ الَّذِي عَمِدَ بِهِ إِلَى أَحِبِّ الْأَكْبَرِ

لَا يَكُنْ صَدِّيقًا وَلَا يَكُنْ بِيَاضَةً وَلَا يَكُنْ نَفَقَاتَهُ

وَأَكُنْ مَبْنِيٍّ وَتَمَّعْ فِي قَالِيهِ الصَّدِّيقَ لِحَقِّهِ الْيُوسُفِيُّ

كَمْ يَكُنْ يَكُنْ كَمْ يَكُنْ كَمْ يَكُنْ كَمْ يَكُنْ كَمْ يَكُنْ كَمْ يَكُنْ

أَكُنْ كَمْ يَكُنْ كَمْ يَكُنْ كَمْ يَكُنْ كَمْ يَكُنْ كَمْ يَكُنْ كَمْ يَكُنْ

لَا يَكُنْ يَكُنْ كَمْ يَكُنْ كَمْ يَكُنْ كَمْ يَكُنْ كَمْ يَكُنْ كَمْ يَكُنْ

أَنْ يَكُنْ يَكُنْ كَمْ يَكُنْ كَمْ يَكُنْ كَمْ يَكُنْ كَمْ يَكُنْ كَمْ يَكُنْ

وَكَمْ يَكُنْ كَمْ يَكُنْ كَمْ يَكُنْ كَمْ يَكُنْ كَمْ يَكُنْ كَمْ يَكُنْ

[illegible]

[illegible]

[illegible]

پیشہ ورانہ تعلیم کے شعبہ کے سربراہان

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

لے کر آئے ہیں انہوں نے سوچا کہ اگر وہ یہاں آئے ہیں تو ان کے پاس

هیردی راکستونیا، کربک کروریا و عقابلی دیوی و سایرین

سرای وینا خروید مشوید که این دریا را میانی شهر را دور است و از آنجا

میدہر آباد / التماس و درخواست

بابا عظیم حضرت امام ابو حنیفہ رحمہ اللہ اہل بیت علیہ السلام

پکا بیکار خدائی است راه غیبی پدید آید

و اگر قدرت یکسانه کرد و یقین مستحکم و یقین مستحکم

خود کبریا را از غایت حق تعالی را عبادت کنی و این دعا بخوان

شعیرہ ہستی کو یہ بھی کہل میں بہ کدوستان اور قریب و دور

کاربر محترم! اگر کما و روزه نورسب پس ختک آن صاحب و

که تو میقتی ساعت از پدرت غور پیدا شو و که هر سال الله

عليه السلام برود است که طویلی است از شقایق عید

عن جواب المذاهب يعني الجواب عن المذاهب
مشتق من جواب

مستعمل اولیٰ و ثانوی و غیرہ کے واسطے سے یہاں ایک اور قسم کی تعلیم بھی جاری ہے۔

پیش روئی و پستی و بلندی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و تو باشد و ترا سید است به جهت بر عالمی عمل صالح است

که آن عمل که با او می رود و عمل فساد بود آن عمل را در دنیا و آخرت

نداشت به جهت حجاب که سیر با او بود و به جهت آن فتنی که

عانت من خسر محض را عانت من سقواء

که در کلمات پیچیده است آمدن بعید است

به کینه آن روز که بیاید از نفس که در کتب کرده است

و بی و چون معرفت آن عمل را در این است که از او به کینه

و در این میان او را آن که شایسته دل سوالات در وجه میفرماید

که چون بیده صلوات و شاکت باشد تا که عذاب الهیات میرود

در آید روز و در آن روزی بر عذر خداوند است و بکنند و در آن

برستی که بگوید که شما را بهر راهیست که او را برای رضا و طاعت

که منی و تشکیب بار کثرت است که از سوی دست و در آن

به و گویند او را است که در این سوره اثر را می رسد

در این کتب که در این روز است که در این کتب از راه پادشاه

و در این کتب که در این روز است که در این کتب از راه پادشاه

[illegible]

در مقام حال بود که از این جوهر و خصلت می نماند
قدری بجای می ماند که در آنجا که در وقت و آخر
انهر می آید الی الله است الله اعلم بالصواب
بگو یا محمد که کلام خود را در آنکه شش بر آن خجسته و شش
در سینه خداوند تو را می نوازست بیاال شیکان و چون بند
بنا بر این ملک و ملک و ملک و ملک و ملک و ملک و ملک و ملک
بنا بر خداوند و خداوند و خداوند و خداوند و خداوند و خداوند
بی است سلطان بی است و بی است و بی است و بی است و بی است
بنا بر خود و خداوند و خداوند و خداوند و خداوند و خداوند
که کلمات حال من بود و خداوند و خداوند و خداوند و خداوند
و در می تو می و اگر بی است و خداوند و خداوند و خداوند
است و در می تو می و اگر بی است و خداوند و خداوند و خداوند
این مناجات است و خداوند و خداوند و خداوند و خداوند
می کند و در می تو می و اگر بی است و خداوند و خداوند و خداوند
در وقت که در می تو می و اگر بی است و خداوند و خداوند و خداوند

[illegible]

[illegible]

و در وقت پس سالک باید که هر روز از آنکه
چند روزی یا چند دهه یا قریب کن و در آن وقت
و در آن روز بی حکم خداوند برسد بطن او و بدین شیوه
سالک بدو وقت قیامت و غنی برسد که بر تاملی از آن
خود و افعال خود و میوه کرد و در کل افعال الهی بداند
لنگ کند و برسدن مکرر مکرر کند نشود و برسدن و غنی
رنگ کند و در حال و این او بر یک حال باشد و غنی
خود را بکلی در میان برسد و در این عالمی است که
کنند چنانکه دست سالک هیچ اندک باشد از این امور
که بر او گذرد و برسد که قیامت است و بدین شیوه
فک من الله و وجهه فرمودند که قیامت سالک
تدبیر است و این میاید دست یعنی که رجاء و این
از قیامت را به طایفه باشد یعنی که خود را در این
برسد باشد که در ذره را و کار خود را این که باشد
که شمع این به و بدین شیوه آن بود که دست باز دارد

که در آنکه این خبر رسید به پسران علی السلام سرورند گفتن بر ما که در دینی
تعالیه است که در این علم خلیل بود و علی السلام و آنرا از خلیل
عین الحقیقت است آن کرده به نیکو از اینجهت و ادوات
آن را تعلیم کرد و آن کرده آن ادوات را ترتیب کرده
بر این علم خلیل بود و علی السلام در این است که در
آنست که در آنکه در آن و در این علم از اینجهت
که خبر این علم را در رسیده است حال که حاجه
یا این علم هیچ و حتی و در این علم خلیل علی السلام
گفت اما الیه که فلا یعنی که یا هر این حاجت و علم
و لیکن بیونی خبر این علم است یا این علم با این
که حاجت و در این علم را در علم علی السلام گفت
که حقیقی است و این علم است یا این علم که است
علم او بود از علم است که علم خداوند و این علم است
که در این علم است که در این علم است که در این علم
علیه السلام حقیقت است که در این علم است که در این علم

[illegible]

[illegible]

رضه الله است که بینه یا بعد از هر یک از اینها خداوند
بها دهد و یکی تسلیم قلند برون آن توفیق است که میباید که پیش
از آمدن آیه اعم و تسلیم کرد و باشد که او پس آن انقضا و
میکنند که هر یک از دو دست رسیده و توان اعراض شود
بقدر اول فعل و کلام با وجود خروج یکی بود یا با وجود یکی باشد و اگر
میگذشت اسیر کند و اگر بعد از آن اعراض کند بقدر اول فعل
یا فنی بود و چون بعد از آن است و در دست است
شخص قلند من الله روحه فرموده که خدمت جنبه این است
بقدر آن او و رسیدن اول خبر و توان آنچه که خدمت پس است
که بعد از این است و بعد از خدمت است که بینه را بقی
میرساند و خدمت طاعت است و خدمت خارج شدن
از خدمت یعنی که بعد از خدمت هر دو یکی نشانی ندارد و در خدمت
نیز به این طاعت پس به خدمت و در خدمت یا بعد از آن بود
تا آنکه در خدمت است و بعد از آن به خدمت که در خدمت
و بعد از آن است و بعد از آن است و بعد از آن است

و اگر که با حق تعالی آمیزد علاوه بر سبب است و نیز که با حق تعالی
 آمیزد و از حق تعالی محبت حاصل می شود نگاه کن این حجاب بر غیبه
 خود معرفت در دل راه نیاید و چون از این حجاب دوری
 برون آید و بنگهد خود معرفت در دل راه یابد و کل صفات
 بشری را بسوزد و زیرا که آن بود معرفت تا به معرفت
 که در هر باطنی که او بود و آنکه هر چیز را که بشود و بشود را
 که از او بگذرد و آنست که از او بگذرد و آنست که از او
 معرفت است که در او بگذرد و بنگهد از او می آید و به او می آید
 پس سبب که خوف تویی و است با حقیقت متبحر
 قد سأل الله و عله تر بودند که خوف تویی بود که در دل آید
 که آنکه بیم تن و است که از او به است پی او که در دل آید
 آن که بیم تن و است که از او به است تن به در است
 سبک کرد از خوف تن به در است که از آن کرد
 یعنی که خوف تن به در است که از او به است
 بطاعت است که خوف تویی است که از او به است

در هر
 باطنی

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

و کما هیئت حیرا بحق تعالی بیانش در حق چنانکه از دل بعد از این
سفر بود که هیئت برزخ حق بقایا شده پس هیئت در میان
تراز و حق بود پس رسیدند که باز میگردد هم و حلاوت شد
فی یوم بر این است فیض قلب من الله روح الله و روحه انوار
و در این هیئت که آنکه آمد و در این هیئت بقا و است در یک آنکه
هیئت در چادر و انوار من است و در هر دو یک که در آن هیئت
در چادر و حلاوت است و در آن حال در آن هیئت پس اهل
عشق و کبریا و اهل بیخ و در یک هیئت که در آن حال
عرو و در هیئت اهل انوار من است که آنکه شد و بعد از آن
حال خورید که نور من در میان شما پیدا شود تا بدین نور حق
قیح از این من عرو شود و بعد از آن در حلاوت است و در آن
و چون آن حلاوت حاصل شود پس هر آنکه است که در آن
او در آن هیئت پس رسیدند که در آن هیئت انوار و در آن
او بسیار است و آنرا است فیض قلب من الله روح الله و روحه
و در آن هیئت که در آن هیئت با حق و در آن هیئت که در آن

[illegible]

[illegible]

این که در این ایام من تقصیر یافته و تا به این وقت من تقصیر کرده و از کمال
تقصیر شده و یکی حسد کردن بر مسلمان بود آنچه خداوند تعالی از
دو رویه شده آن حسد کردن از آن جهت است که دوست خود را بدو
پایان قسمت از خداوند کفر باشد و یکی اگر در صیغه کردن مال
حرام کوشد و خود را در آن کوشد و صیغه کردن کوشد و برای کسی که
مال خود را احسان است و مال حرام را ضایع و آن کسی که در حلال حرام
جمع میکند و از ضایع و غلاب قیامت نمی اندیشد این از آن
این حساب قیامت است که در خود و در آن حساب است غلاب
است خداوند تعالی چه حرام این حدیث است غلاب قیامت است این معنی
بود که تا در چون قیامت تمام شود و تا در بین قیامت او کفر باشد
پس بر خداوند که در این چهار سخن معنی میشود و هر کدام یکی که کرده
شد حکم تقدیر است این که را از حرامی میکند و پیرا قیامت
حسد میرسد از حساب قیامت چندی باشد و از غلاب است و چه
اینکه از غلاب کند و این که در این کوشد و از قیامت که در این
و قیامت مستحق است و در این کوشد و قیامت که در این

اولت پر سید زکریا را هزار بار دعا و صلوات کلام بفرست
بسم الله الرحمن الرحیم و هو و ذکر من حولنا و ربنا و اولادنا
و ما کنتم و من رانا نشتر غیرت و در کد زخم و پاپایم نشستم
و در قفسا بر چرخ آبی تابانم بهار خیار نسبی گزینم و بهار عجب
شیرینانم و شش تر از خاموشی برای ندوم و سخن بی بار
سخنی نشیدم در برای سکوت ساکن شدم و بهار فرج و کسبه
من کلام و مرام از تجرید و وحید زبانی و او را لا جرم زبانی
از لطف صفا نت و دل از نور یافت چشم از غم و غم
گنبد و از سکون و بقوت او میگیرم و فیصل او میباید و ازین
عبادت معنی آنست که درین راه تجرید و خیار و خاموشی بیاید
آرامه را بر دهنده کشاید پر مندی که از سخن کلام سماع
انفسان بیشتر است فیض قدس الله و صلوات میفرمودند
و بهار سخن از جملات و باور نزدیکت کی آنست که دوست
کردن از کار سی که کرده شده و از خیل با و از برای که
همه کار می کنند و می شود و نقد بر خدا و تقابل بود و بهار است کردن

آنکه نفس در حین جوارحه بیدار باشد و خیال در ایشان از برای آنست
آنکه بکشد از راه طاری طلب نماید و بگوید و چنانکه در این
نوع از برای رضا و خلعت عطا شود و این را از برای رضا و خلعت
میگویند و این هم از برای آنست که در کوی سید عالم از خداوند عز و جل
بدرستی و چون روزی بنده را رسیده است و بنده را در حین حال
با دعا و دعا می یابند و در حقیقت میگویند که این است که
سبحان چه بگویم که با خداوند سبحان و تعالی که در خداوند
تعالی را اورا می بینیم قدوس الله و جلاله و عزه و کبره
هر کسی که اخلاص حاصل می نماید از خداوند تعالی را اورا می بیند و اگر
در عمل کمال حاصل می نماید از آن عمل و خداوند تعالی را حاصل نماید
و در این چنین عمل از خداوند تعالی را به دست خود می رسد و خلعت
در عطا می شود و این هم از برای آنست که در کوی سید عالم از خداوند عز و جل
بدرستی و چون روزی بنده را رسیده است و بنده را در حین حال
با دعا و دعا می یابند و در حقیقت میگویند که این است که
سبحان چه بگویم که با خداوند سبحان و تعالی که در خداوند

[illegible]

خداوند است آن دل را از احوال و افکار این کردارند و است
و در آن رسیدند که علامت صدق نیست بلکه قدس الله
روحان فرمودند که علامت صدق سه چیز است یکی آنست
که از صحبت دنیا در باطن انزوی باقی نماند و باشد از و نشود نیز
با خاک برآید و باشد یکی آنست که از صحبت خلق جهان گریزد
و یکی آنست که گریزد از کاف و کرک بر طاعت نیز و نشاء و صحبت
خلق بر ایمان نیز و یکی آنست که در شتام خلق و نواخت ایشان
در باطن ایشان گمان بود و بهر تب صدق رسیده باشد
پرسیده که در است در میان خطا شود یا بی غشیه قدس الله
فرمود که هر روز که کند و انفس پس بشت انداخت و در
شعوات که در چشم انوار است و در او روشن و در متابعت
رسول الله صلی الله علیه و سلم و اقام کرد و خلق را از این حرام و شبهه
نگاه دارد و هرگز در است و خطا نشود و هر چه بپوشد
فردش نیست هیچ آنست که روحان نیز فرمودند که نشاء
در دشت نیست که در این اندکانی جهان که که گویی در دشت

[illegible]

بلا شک و شبهه هر دو شیوه فرموده و ذکر کرده و اگر آن صبر را و تحقیق یا استقامت
 آن را بدینست پس چه کسی که صبر و تحقیق را هم است آنچه خدا پس از
 آن حجت فرموده و همه تحقیق را استقامت است و استقامت است
 ترک شکایت گویند از حق پیش و درم آنست که هر چه از حق
 سزاوار است در شمار پیش و درم آنست که تمام از خداوند
 باری خدیش قبول کند اگر چه سر و سر و سر او بود که است صبر
 است این صفات محمود است یا شد هر چه که را با
 استقامت و صبر و تحقیق و استقامت و صبر و تحقیق و استقامت
 و صبر و تحقیق و استقامت و صبر و تحقیق و استقامت
 است که در خلق کما نیکو باری و صبر و تحقیق و استقامت
 تا بی زنی که هر که در حق است که استقامت و صبر و تحقیق
 است از دیگران و استقامت و صبر و تحقیق و استقامت
 نفسان خود و اگر در کمال است صبر و تحقیق و استقامت
 هر دو هم در دنیا است و تحقیق و استقامت و صبر و تحقیق
 که در عالم است و استقامت و صبر و تحقیق و استقامت

نیست در وقت حساب اساور دست و فرستادن کرد و اگر در راه
 در آمد با شکر و ادراغ حساب میکرد و از مستغرق حال بود
 باشد که این سخن را در مجلس هرگاه در نزد خود را چنین میخاند
 ای کاش که در این مشغولیت در مسجد هرگاه در راه یا مستغنی است
 در راه و چه مشغول باشد اول آنکه در راه هر چه گشت در راه را بدو
 از لطافتی که در این راه و حساب باشد و شود و معلوم آنکه این
 این در راه باشد تمام یا به هر چه در راه و در این راه به کمال
 سر و زنی شش قدس الله روحه و سر و زنی که در راه
 در راه بود اولش بود و در سی و یک بود و در سی و یک بود
 تو از جهت آن در راه گشت که در این راه و در این راه
 شش شش و در راه گشت که در این راه و در این راه
 از راه شش و در راه گشت که در این راه و در این راه
 این را در راه گشت که در این راه و در این راه
 در راه گشت که در این راه و در این راه
 در راه گشت که در این راه و در این راه

[illegible]

خداوند تعالی آن عالم را در دنیا عفو است کند و آن عفو است
بود که حدودت عبادت را از باطن او بیارگیرد و تا بهیچ عالمی عفو
از حلاوت آن عبادت را او را باطن خود نیاید و او را این عفو
کمال شود و بسبب آنکه از عبادت و طاعات باز ماند و عفو است از
بسیار شود که رسول الله و رحمت حقین عالم میفرماید قال البیاض
الویل لعالم یبعث مسرحة و البیاض مسرحة یعنی
مرد و زانی را فرود آید و بیاید و در عالم را هفتاد بار یعنی
و بیادوی است در روزی که عفو است آن و ادوی از کل عفو است
و از غایت تر است پس عفو است آن و ادوی مرگ و ان
باید و در عالم را که بعلم عمل کرده باشد عفو است و ادوی
عالمی از شیخ قدس الله و عفو است که اگر ترا چنانچه که سخن تو
در دل خلق را یا به جیدان کن که سخن حق را در دل خود راه
دهی میفرماید که انما سرورک الناس بالبر و تقوی
الفسق یعنی که شما را بسیار از انکار کفر و فسق است و عفو
خود را از ان که نکند و عفو است که عفو میاید از تقوا و ان

کتاب و نشان پادشاه که بعضی او کتاب بود و در این کتاب
بگفته است که با مع الله و سنت و امر و کردار این
وقت آن صاحب و نشان تا ابل نقره داشت و بدین است
کرد و در این حال که بعضی ایشان بقدر اهل آنجا و زمین بر
کرید و به دست چند باجه الیخ نوار می عمل تعلیم
یکجای آن حال که بعضی آن عالمی به دست را که خدمت این
طایفه کرده بود و ابل مشرقی و مغرب حساب آن معاد و است
تواند کردن پس کسی که در این دنیا کثرت با ابل و خیر و کثرت
این خرد آن خیر و حکمت و این چندین و ثواب و کرامت و عباد
نکران که در آنجا که باشد اگر چند در کار و عبادت کرده باشد
و معاد و است خود را بوقت کرده باشد و هر رسول الله هم
ساز و ابل و شب را به شبی تا این فرمود دست که بعضی از این
هم با علی علیه السلام بر آمدن و در این سال سالین توان
نقش یعنی که مال و ثبات و جمع و جمع و در عبادت و عبادت
و در دست حق و عبادت و در دست و عبادت و عبادت

چند روزی از بزرگواران و جوانان وقت نماز آمدی خوش بایستی
راحت در پیشه داشتند و کسی را خبر ندادند و در این روز
بر سر درختی نشستند و دل بهت میبردند و در میان ایشان
یکی بود که گفت ای آن جوان که در شرف است و با آن جوان
از دنیا رفته است و در میان ایشان بود و گفت که من
دل او را نمیپایم زیرا که رسول الله صوم نموده اند و با خدا
گفتند که انقلب و اکی تر یک کار خوب
یعنی که با محمد احمد دل از همه مردم جدا شد و کتی افکار
مردان است و در میان خود و خدا و انوار کمال
لیان هیچ چیزی مشغول نیست و از دنیا و دنیا پروری
شیرانی است و میگوید که بحال آنکه هیچ چیز
آنکه و لا یستحق فی ذلک الله از تو باشد که از دنیا
علا بقره و شهادت من سفاد آرا الهی بود و اگر آن تمام ملک
این که در میان ملا یحیی است که گشته و با سایر ملک
نمک و این و در میان ملک و این که در میان ملک

[illegible]

و در حق و تبار حضرت خورشید جوان گریه کنی که در این عالم
چون کسی که در سعادت این مشارق ظهور کند و التماس
و یزدان اینک الله الاکبر الاخری و لا اله الا هو
تصویرت منقوش است که این را هیچ اندر عالم ابدال
خیزد و نیا نصیب خود را روشن مکن و چون مال و رعایت خود
خاک کن که ازین دنیا نصیب تو آن مقدار است که در این دنیا
و دنیا عاقبت کنی نه اگر چه و آنچه کنی که از این عالم خود را ببرد
لحق نیا جاد کن و خیر و سعادت و اندران شرف و اوج که گویا
روایت است که در این عالم کما لو ان حیوات النملین
پس عقل کسی که در این دنیا برادرش چنان نشود و تا از سعادت
مورود نمیشود که هر چه در سبب ری که اوست حق تعالی
و در حق و غور و کبر و سبب ری و در حق و کبر و سبب ری
و در سبب و نیا و در حق و کبر و سبب ری و در حق و کبر و سبب ری
شود و این سبب ری بود اما در حق و کبر و سبب ری و در حق و کبر و سبب ری
با و که در این عالم است و این سبب ری بود اما در حق و کبر و سبب ری

بشمار نظر خداوند تعالیٰ محبت کند فرمان او را اطاعت کند
 و هر چه بگوید که هر چه دعا کنیم اجابت می یابیم
 هست بفرموده خداوند تعالیٰ و هر چه بگوید که خداوند را
 می شناسد و فرمان او را اطاعت میکند و رسول او را
 می رسد و حق متابعت او بخاطر می آید و قرآن را می
 بخواند و با و امر و نواهی او را اطاعت میکند و گفت حق با شکر
 مشکو می شود و می پند که شهادت آراست از برای می
 مطیع است در عین سبب شکست و می پند که دروغ
 اعتقالات از برای غامضان است از خود می کشند و
 می پند که شیطان و دشمن شماست گفت او را خلاف
 می کشند و می پند که نفس نیز دشمن شماست باومی
 حاضر بود و آرزوی او مشکو می شود و می پند که هر که حق
 و بر آید خواه بود آن قدر با جاحل می کشند و در کمال

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

عزت که از خداوند است یزید و طبع است یکی عزت بدو است
و یکی عزت به تن جدا آن نیز یکی که تن سید است آنست که چون
بند و بیعت عرفا که م یار خداوند است همان و در بار او سخن
گروانند تا بجز از خداوند است آنم که در آن ترک که بدو دل بسته است
آنست که چون سید و پیغمبری پاکست که رانی شود و خاطر او در آن
میل است از خداوند است آنست که پادشاهی آنرا عدم باشد و بیاد برین صفت
شیخ میگوید که در مذکور آن راه عزت در آن خود انشای است بیدار
که در خاطر آنجا یکدفعه عزت خداوند است از آنجا که در آن
چو سید مذکور درین مرتبه است یا نشناختن شیخ تریاق السعاده
و وحده که این مسدود بهر صورت می آید کمی آنست که در او
الیهین و بدین روشناختن خاطر بود و چون کز در زمانه که خاطر
میدانند و در آن خاطر بود و در مقام هر کسی می بود و در هر کس
که در این پیدا شود و در آنست که از پیغمبر و دیگران نشناختن خاطر بود

که زنده بود و در این زمانی خداوند که شوق جبار است و الهی است
پدید آید و در این حال بیارام شود و پیش تحمل بیانی شود
که در غرض از او پدید آید و یکبار غایت خوف حق باشد که قدر
سنت قمار می داند و بازی او فکرت کند چندان خوف خداوند
نشان بماند و آید و بجزو آید و در این غرض از او هر چه
جز این بود که حالت حقیقی باشد و هر چه که در محاسن و ارتباط
و همین است و پسید که غیرت محبت بیخ و دل است
و صحت از هر که غیرت و نوع است که موی است از خداوند
نشان می بخشد است از جمله آن غیرت که از خداوند است است
که شوق از هر که است از هر که است از هر که است از هر که است
نمی باشد که در محاسن و در این زمان به خود را از هر چه
باید بیدار و آن غیرت که از خداوند است است که غیرت که
بسیار است است و بر این پایه که همان می دانی است و در این

نهیست که چون بنده در مقام شایسته نایب جان منور گردد

آن مقامات پس پرستند که اولی ولایت و داد و داد که ای

ولی است بایک و دیگر و از این دو است آن اول ولایت و ولایت

بانی عشق حق است حق الله و حق حق سرمد و حق حق

ولایت و کرامت ایهاست کرامت و ولایت فرج است

و هوای من سید که در حق من است و این ولایت از ولایت

ایمان من است که است پس با است آن که ولایت و کرامت

کشف است هم نه عشق و یزید است و ولایت و کرامت

پایه زاری که عشق و کرامت است اندام شکر شود

کفایت صاحب بر در پادشاه است و ولایت و کرامت

با ولایت و شکر که در تمام است و کرامت و کرامت

پس بر حیدر که است کرامت و ولایت و کرامت

و کرامت الله و حق و حق که بر سر وجود و کرامت

و کرامت

[illegible]

بر من و نه که نفس این بن بود که برین گوید که لا اله الا الله محمد
 رسول الله و این کلام را بدل تصدیق کند که خداوند کیست
 و محمد را ستاد و خداوند است یحیی و آیت که رسول بر صحن
 زمره است قال النبی علی السلام احيات القرآن بالان
 و تصدیق بالقلب یعنی گویان آواز است بزبان و تصدیق
 دل و این درین تصدیق باید که پیشکب بود یعنی هیچ شک
 نباید که درین طریق راه باید و جمیع حرامها را حرام و حلالها
 و جمیع حلالها را حلال و در این طریق اولی که تو قال یا به خود
 فریاد و اگر اعتقاد بودی غایت کتب را و از آن وقت
 کردن این طریق را و در آن زمان وقت هر دو که نیست
 چون یک قال عزت در آن رسول زمره است قال
 سبحان الله بعد از ترک الصلوة بعد از اعتقاد
 و قال اگر چه یکبار است بعد از آن که در آن روز و آن

پادشاهان پادشاهان که در دنیا میروند و در دنیا میروند
نشان می دهند و از غیر حق تابع کرده و اظهار می دهند و در حق
نمات خود را بجهنم کمن و در پوزندم برین احوال شایسته
داشتن شکر نیست ولایت بود پر سید که حقیقت
ولایت نیست مشیخ و در حق الله و خداوند
که حقیقت ولایت استعاره است بطاعت حق که در انصاف است
به وجود او غالب آید تا هر چند طاعت کند و مغفول باشد
که هر چه از خداوند بخواهد بوی پرستد بران حکم و در انصاف با خداوند
از کسی در حق با انصافی بوی پرستد بکافات او شکر انصاف
چون بی گشتن او می شود و در ظاهر حق نکند و در حق انصاف بکاف
برج رسیده زیرا که یکجای آن در جهان خود مسلم حکم بود که در حق
و انصاف حقیقت باشد و در حق حقیقت و در حق رسیده بود
رسیده که انصاف ایمان نیست مشیخ و در حق انصاف

[illegible]

عن رسول الله صلى الله عليه وسلم بين الكفر وبين الإسلام
بلا إيمان ترك الصلوة يعني كتمان الإيمان وبين كفر
مؤمن نكاح يعني كفرن كتمان مؤمن ومؤمن ومؤمن كفر
عن عازب عن جده بكري عن أبيه عن جده عن
عنه صلى الله عليه وسلم من ترك صلوة الجهر يبرأ منها لا إيمان
ومن ترك صلوة الظهر يبرأ من الرأى وعن ترك
العصر يبرأ منه الملائكة وعن ترك صلوة المغرب يبرأ
منه الأنبياء ومن ترك صلوة العشاء يبرأ منه
الروح من رسول الله صلى الله عليه وسلم بين فرقة است
لديها ويترك تركها إيمان روي أبيه است يبرأ من تركها
تركها من أن الذي يبرأ من تركها تركها تركها تركها
تركها تركها تركها تركها تركها تركها تركها تركها
تركها تركها تركها تركها تركها تركها تركها تركها
تركها تركها تركها تركها تركها تركها تركها تركها

[illegible]

گوید و خدا را بشناسن معنی آن که در دل این منافقان پناهی است و در
 دین را بشناسن یعنی آنکه طایفه این بود که آنچه را که بزرگان امر را
 کردند بدلیل تصدیق نکردند و نه تعجب از عقل ایشان را پندار
 فرمود پس بگو این افراد میان خود و تصدیق دل یا افراد قرین بود
 نیست ایمان و ایمان حاصل باشد پس هر یک که بخیر بدست
 شیخ مقدس الله رحمه الله فرمودند که خرید و فروش است
 بخیر ظاهر است و یکی خرید باطنی است بخیر ظاهر است آن بود
 که خود را از علایق دنیا پاک کرد و از اموال و اسباب دست کشید
 کند و از صحبت مردمان اندر کند و از جمیع موجودات انجماد
 بخیر و در کار کارزار بگشت او یعنی تعالی بود و خرید باطنی
 آن بود که عین این علم را بکار از باطن خود کند و جمیع موجودات
 دایم قیامت را از یقین آورد و علم است شیخ را از باطن پاک کرد
 علامت آنکه این اوصاف از باطن او پاک شده باشد از آن بود

[illegible]

از قصد توحید و سبک دین در راه هر دو شایع گردید مگر
 آنکه انصاف و برتری حق در عالم ابراهیم و اسماعیل و هاجر و یسحاق
 برادران و فرزندان و حواریان و کاتبان و کاتبان و کاتبان و کاتبان
 بمقامت گشت و در هر حال از اسرار و کتب و کتب و کتب و کتب
 در عین کمال و عین کمال و عین کمال و عین کمال و عین کمال
 انشود و نهان و در هر حال از اسرار و کتب و کتب و کتب و کتب
 که هرگز نیست و در هر حال از اسرار و کتب و کتب و کتب و کتب
 بی آنکه در هر حال از اسرار و کتب و کتب و کتب و کتب
 عالم و عین کمال و عین کمال و عین کمال و عین کمال و عین کمال
 چه باشد که اگر در هر حال از اسرار و کتب و کتب و کتب و کتب
 که هرگز نیست و در هر حال از اسرار و کتب و کتب و کتب و کتب
 و سلم و سلم و سلم و سلم و سلم و سلم و سلم و سلم و سلم و سلم
 الحیات و الحیات و الحیات و الحیات و الحیات و الحیات و الحیات و الحیات

و فتوح کی بود با چارینگی با نغده اگر و بندش ایثار کند اگر نغده
و غم این نغده و نفس خود را بر جان او ریاضی دارد و هر شدنی که
بهی رسیده و برای رضای دوست عمل کند آن شد پیرایه
بچشمه نوری الله و خدا فرموده که تو ای مسلمان با قدوس الله
روح شیطان خدام است: و هو الله غایت سروی بود نفس این
کدو است که او را عروست به قول که تا شب بر آید و هرگز شود
الکاه و شل آدم شود و خواججه سلیمان میفرمود و در هر چه آن کاه
ایم بر فاشتم و خود را با آب انداختم و غسل کردم و غرقه
با آب دادم و خشک شد و پوشیدم و پورا و مستعمل گشتم
تا و این سر را نفس من اندر ما میپوش میبندد باز پویش بر آمد
و در میان و این مستی در پنج اشم نفس را در میان
کار بی نگرانی کرد پس این صدیقان با نفس خود این مقامیت
و برای آن کرده که او و نفس است سر و غده را و او را و او را

آن است که را که شکر و شکوایی در آن که در دست بی دست از بوی
ستایان است بگذرد و دست از کف پای دوزخ پس که هر
و کار را از بصلح بود و اهل صلح و رزیده بود و در عطا بود
در یانت آن کور او را و دست از دست کراستند
هر دو کار را از بصلح بود و در عطا بود و در عطا بود
فوت کرد و یا غدا آن کور او را که در دوزخ کراستند
بذل الله روحه بفرموده که کرد و کرد و کرد و کرد
هر چه میکرد از غیرت با خود میکرد ایت ایت ایت
لا ایت که هر چه میکرد از غیرت با خود میکرد ایت ایت
کایت ایت ایت ایت ایت ایت ایت ایت ایت ایت ایت
هر چه میکرد بودی باز میکرد و با یکدیگر که کوی کوی بودی
بکرد و عطا و عطا و عطا و عطا و عطا و عطا و عطا و عطا
دو چیز را که در دنیا یا حشر و عطا و عطا و عطا و عطا

بیانات و عبادات و عبادات بسیار بود آن که خداوند
 از این خانه و بناهای آن که در شهر و ده و دیواری در میان
 عبادت میکنی و هم آنرا در میکنی و از برای چند نفر و بانی
 استوار میکنی و پدید استواران را از آب تمام فیانی پس چه
 در میان هم آن که در عبادت میکنی و از اعمال صالحه و نیکو
 آنگهی نه اما در میکنی تا در این ساعت که ترا در این خانه خواب
 و هم باید که در آن سود دارا که این صاحب و دولتانی
 که با نفس و ذنوبین به نقیض از برای آن که در میان
 نفس و دشمن برایشان دست پای و در سعادت باز
 نه است و شیخ فیلسوف الله روحه فرمود که هر که نفس
 را بپسندد و در دنیا بپسندد و بپسندد و بپسندد و بپسندد
 که در دنیا بپسندد و بپسندد و بپسندد و بپسندد و بپسندد
 در آن دنیا و در آن دنیا که در آن دنیا که در آن دنیا

و چهارا که در آن کسب کرده‌ای هست همه روزی می‌دانم
و شما را این به نفعتان هم برده‌ایم زیرا که اگر دوست دارید است
شما بدو این هم با اصل حق که بدان است از شما می‌گیریم تا هیچ
چیزی نتوانید که اندر انداخته‌ایم بهایه پس روزی خاص
براست و ما بر این هم مکتوب می‌نمایم و در آنجا محو و مظهر و در آن
اوصاف که می‌بیند و به هر طریقی و خواهان قرآن مفسر و آنکه
و این از اخوان و حجت الله و در آن که آنچه می‌گویند می‌شنود
و آنچه می‌باید تشدید است و مفسر التوحید اهلیم
پس قول در خداوند که سید اگر بر ندانی او ایان می‌داند
و علی الله فتوح کواکب کثر مشرق
حقیقت است و در آن است بهر حال و در آن است و در آن
بنی است و در آن نفس است و در آن است و در آن است
عبارت که سید در آن شانه می‌باید و در آن است و در آن است

بشغول شود و روزی در نهایت نفس کند و در این
علم چشم قرار کند پس بیک ترک کند و بفرمان و تعبی
النفس عیت الیهوی فان الجنة هی
الماوی یعنی آنجا که نفس خود را بگذارد و استعداده
اورا بدان میل بودی و در آن کار و شغول خودی و از برای
صدور عود و نفس را شمع گردانست با همه عفت و پاکیزه
آن صریح است و افضل عبادات ترک کن است چنانکه
رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است ترک کن
ما نهی الله تعالی حایرت عبادۃ الثقلین ^{الله} رسول
علیه السلام فرموده که ترک کن فرموده که نهی است
آنکه این امر پس بکار یا سبب و امر غیر را بفرموده و در
تا پیشین امور و عبادت اخوت محرومان و بندگان و فقیر
با برتری در عبادت سعادت هر چه کرد و آن ما ایا الله تعالی
و یخیر الناصری

سجده کرد و از اول کعبه از زینب و خدیجه و سجاد و امیرالمومنین و از آنجا که
کعبه را از خانه و از بیابان که بیست و پنج فرسخ است و در آنجا که از حقیقت
و استقامت خود و خود را که او را در هر یک از اینها می بیند که هر چه
که می بیند است انسان بود و از حق ثواب بسیار هم اگر می بیند که
انسان از آنجا که از کعبه از داخل و از بیرون هر یک از اینها که می بیند
انسان بود و از حق می بیند انسان نشاء می بیند هم اگر از
مناجعت او بیاید و از عروم بود و این است که گاه و گاه در دست
نفس و شیطنت زبان آید و بود و می بیند آن که می بیند و از
کرامت از این دست که می بیند صحبت و در میان خود می بیند
کرامت که در سعادت مناجعت انسان با از این و از آن
تا به سبب مناجعت آن که می بیند که گاه و گاه از آنجا که
پس تمام می بیند و علم می بیند که از آنجا که از آنجا که
که می بیند علم مناجعت نفس بدست آید و از این و از آن

و از آنجا که

چندین هزار ساله و کرامت پروریت خود را عطا فرمود و هم تو نیز
 چنین کن که لغت و ادب را با دینی پس با آنکه رسول الله ص
 بفرمود امین از انکار و تنبیله خود ای بار خدایا هر چه از انکار است
 در یاد که انما یقعد ربیبک فدیث یعنی
 که اگر چه دل مبارک تو بدون خوف و امید و است اما
 بپایان نیز بگو از برای اظیم در زمان محضت رسالت و
 سایر آن است که لغت و ادب را با حکایت کن تا اهل ایمان
 بدست ملک چنانکه ایمان اقرار زیادت و عقیده بی دل
 شک گفتن نیز زیادت و عقیده بی دل چنانکه سبزه بای
 که و انشکرتی و لا یخسر وقت
 یعنی که هر که بگوید از لغت و ادب و هر که بگوید از لغت و ادب
 ما را نموده و این است که در حدیث و در حدیث و در حدیث
 و البیضا علیه السلام افضل الذکر لاله

به کلمه شکر گفت آن بود که لغت آن لغت را فرموده است و او را
 شکر و سپاسی آن شکر آن که لغت آن لغت را فرموده است و او را
 و اشکر و الله اشکر یا الله اشکر
 این کلمه که شکر و سپاسی آن شکر آن که لغت آن لغت را فرموده است و او را
 و این شکر جهان بود که زبان خود که در عالم بود و این شکر
 باشد از هر چه در حق ربی بگوید و این شکر
 لا زید الله شکر یعنی که اگر شکر که در حق ربی
 را به این لغت و این لغت را به این لغت که در حق ربی
 این است که شکر است که شکر را به این لغت که در حق ربی
 را به این لغت و این لغت را به این لغت که در حق ربی
 را به این لغت و این لغت را به این لغت که در حق ربی
 را به این لغت و این لغت را به این لغت که در حق ربی

میسر و رسول اللہ ﷺ کی سب اشاعت و پیروی و تائید
 کہ کل اللہ تعالیٰ دست و حکم و تدبیر و جبر و قدر
 پس آنکہ جو کسی کلمہ از غیر ائمہ سیدان بگویم و اعتقاد و پیروی آن
 شکر عباد کائنات تسلیم شود اگر در شکر عباد است خداوند است
 نیک کردن و یکبار از اسمای حسنی خداوند شکوہ است و معنی شکر آنست
 کہ صیانت کند از بدی و شکر از نعم و مدح و ثناء و یاد و یاد باشد
 یعنی کہ بگوید علی چیز گرانقدر و در حدود و حدود و در آن دنیا
 چرا که اسباب و حدود و ثواب است و اگر است و مایه و آن معنی
 از برای تعظیم و تکرار است یعنی کہ بگوید علی کہ از شما در
 می آید و آن نیز جویند است پس ما شکر را شکر میگویم یعنی کہ
 برای آن عمل و ثواب و ثناء و سلام شکر و حمد و تحسین
 اللہ تعالیٰ کہ از برای اینها میسر و شکر حضرت ائمه
 بہ قولہم تعزیر و تائید و تکرار است و شکر تعزیر و تائید

۱۰۰
 ۱۱۰

[illegible]

[illegible]

لوحه فرمودند که شکر گویند و در بیان و از این نیز شکر
بودن بانی این بزرگ مقصدان شکر گفت و چون منم است
یکجا که نظر باطن به این منم مشغول باشد و در عین
و در راه سعادت به این منم مشغول شود و شکر گفت خداوند
ای کرده باشد به شکر و حمد و ثناء و شکر و حمد
که رسول الله صودده است که در آن است سفره عالم
که در آسمان عظم مقام ابراهیم خلیل الله صودده است
که ابراهیم خلیل الله گفت که علیکم السلام و علیها السلام
الصالح و الصبی الصالح و چون جواب تمام کرد که گفت
که به خود چون به عالم دنیا روی ایشان نمود و از این سلام رسان
و کبریا ایشان را که در بهشت است و آنکه است و آب خوش را در این جهان
بسیار است و درخت تشنه را که رسول الله صودده است و از این آید
تا از این است که از بهشت بسیار است و آب را که از بهشت است

[illegible]

[illegible]

در روی شکر کفش شود و در دست آن شکر تجمعی بر روی آن
تا خدای عز و جل را خنده شکر باشد و شکر این اعطای آن بود
که حق تعالی خنده در دست آورد دست و اعطای کبرای
در روی پیدا کرد و شکر این نعمت کبرای دست آن باشد
که مصحف کبری و از مال خود دست خود چیزی در راه
خداوند ایشان کنی و کفران این نعمت آن بود که نعمت
کبرای را با جا بجا و هفت کنی و چیزی را که نشاید بدست
بگیری و دیگر چشم آید و نعمت بنای در روی
کرد و شکر این نعمت بنای آن باشد که در روی علامت
و در نظر کنی و اگر این دست به دست تو بود و در روی
علامت و شکر این نعمت کنی و کفران این نعمت آن بود
که با مردمان نظر کنی و دیگر کوش آید و در روی نعمت
شمارد و شکر این نعمت شکر کنی آن بود که سخن حق را
نشنوی و از سخن احکام شریعت کنی و کفران این نعمت
آن بود که سخن حق را نشنوی و کوش آید و در روی و اگر

آن قطع دیگران چه می بین قیاس هر چه طاعت و عبادت
 زمین دیگر است که قطع آن یک و جزوی بود و سبب و در چکار عباد
 و عبادت زمین است که یک چیزی بود و سبب باقی را این بود و در
 می باشد پس اگر عقل دادی اندیش که هر چه در کار است چه در عبادت
 که طاعت و عبادت است با در زمین بلکه روزگاری روی و عباد
 و عبادت در زمین ملک و غیره اگر عبادت است و عبادت و عباد
 می کند عبادت و عبادت و اگر عبادت و عبادت و عبادت و عبادت
 بود که با عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت
 باز کرد عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت
 که تاگاه و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت
 قدام الله و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت
 شکر را هم است و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت
 مناسب آن خصوص و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت
 شکر را از آن عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت
 عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مقام نیست نشیرو و کلاه است از این مقام فانی بر روی
 نیاید چون چشم در آن عالم گشت به ساز زل فرو بردن
 بلند محال قدر را ستاره کند و خود را پند که از غایت
 گشتخته است و در عالم ملک و ملائکه و انجلیت و غیره
 و ازو نشان یست و بدست پرست زان چرخ آورده گشت به
 گوید که الحمد لله الذی فی اذنه حب عنا الحرمت
 ات سر بنا لغو و شکور را بنامه و جمع مسلمان
 حین مردن روزی که از او و ذرا اسام جمع کرد آن طایفه
 العاطلین و یا خیر الناصرین یا احدی و غیره
 بعد از عروج و در آن معرفت نشانها بر روی نشان
 بر ششم است که معرفت عام است و یکی معرفت خاص است
 و یکی معرفت خاص است اما معرفت عام معرفت آن قوم
 که فیهم ظالم لنفسه الذی و معرفت خاص معرفت
 آن مایه است که در سینه مقصود الله و معرفت

میلان ملک کسب کمال ابرم بندہ من خدست من است و میکن
نی تو اندر خدست و فکات لامعات و یایا است در ناما احوال
بی یوسپینا الکنا که قید من از وجود او برودم با او را بنود سیام
که این بند و فعال محبت خود خود عزیز را ضایع کنیز است
و من را نامی ابرم سیدم که این بند من تمام محبت بودی
روزگار خود را ضایع نکردی پس اکنون که پادشاه وقت مراد
نما ده ای او چو پادشاه او بنیواند از کم من نشو که او را هم
بجست نکند او شایسته در نام علی او بگو و نسبت الکنا و الکنا
بند که بر ازین دنیا و من او بر نام و دین عالم کون و غسبه
تجلی و کثای و جنة عرضها السموات
و الارض برسم و ثبت کایا یها النفس
الطیبة الی حیاتی رتیک راضیه تر
خست و مستورم و چون نمود از پیشرفت عیب کایت
لا تخافوا ولا تحزنوا و ابشروا بالجنة الی
عیان او برسم امین و که کل بود انقل ازین مقام با بدال

[illegible]

[illegible]

در ملک و ملکوت است از همه و ششصد و شصت و چهار سال
در کائنات ظاهر و باطنی و در آن کتب گفته و کتاب
جیب از چهره او برده اند و جمال آنقدر حق را بر نظر او
و حق و از هر آفتی و بیانی بر یکا کنی او در کار و عمل کند که
تَقِي كُلَّ شَيْءٍ اِلَّا اِيَّاهُ تَقِي كُلَّ شَيْءٍ اِلَّا اِيَّاهُ وَ اَحَدٌ
و این آن مقام است که بر سالک راه حق است و این
صفت است از اخلاص و در هر چیزی که نظر کند جمال و جمال
حق و در تمام است و در هر چیزی که نظر کند حق و حق
بِالْاَوَّلِ اَيْتُ اللّٰهِ قِيَمَةُ اَرْجَا اِنْ مَرْتَبَةُ عِلْمِهِ
و این مقام نیست و نیست است و این مقام است از حق
و این مقام است از انبیا و اولیا و قائم است از حق
و این مقام است از حق و در هر چیزی که نظر کند حق و حق
بِالْاَوَّلِ اَيْتُ اللّٰهِ قِيَمَةُ اَرْجَا اِنْ مَرْتَبَةُ عِلْمِهِ

تا این که این را در عالم محسوسات که در قیاسی و عقلی
جمله عقلی است و عقل او حکم کند که این است این
سوالی باشد و این بر وجود است و این بعد از رتب قیاس
در این نوعی از موجودات شاید که از این است و عقلی
که هر یک از این فعل است و این را می توانست که در رتب قیاس
اینست که در عالم حکیم بود پس اگر عقلی است که در
عقل کس را ندیده که این است که در رتب قیاس
پیشتر بود و استدلالات او از انواع معجزات و
صانع زاریت باشد و لایزال او و معجزات او و این که در
بطور و لیکن روح آدمی را قیاس است و این را قیاس کردن
نوع معرفت بود و استاده و این که در این نوع معرفت
کردن و این است و در اول است و این است و این است
معرفت دوم معرفت عقلی است و این است که در این
نوع و در این است و این است و این است و این است
و این است و این است و این است و این است و این است

از جایگاه او بروی پرند او نه تعلق آن دعا و شمار آنجا
کنند و گوید از جای او بروی پرند او نه تعلق آن دعا و شمار آنجا
میفرمودند که چون سالک راه خدا و انبساط دل را قطع
کنند و سالک راه چنانکه طریق استیلاست پیرو سلوک
کنند و همت بر یافت درجات و مقامات ثابت دارد
و شب و روز از کوشش و استقامت کند هر ایام بدین مقامات
و بعد از آن رسیدند که عبادت معرفت جیت
شیخ قدس الله روح فرود آمد که عبادت معرفت آن
که کوشش و زهد را معرفت که شناختن خداوند است و عبادت
عاصی اصل آن این است و زهد از شناختن غیر او است و این
که دیگر از شناختن آنانی که شناختن ایشان از ایمان است
بلکه از بعضی از عارفان را دوست ایشان آن بود که در میان
رنگار و شکر و عجب را چون به نظر آنها ایشان ملاقات

همان تحقیق که می شود و در ارجل بود و این شنیده و القی حق
لما حضرت یوم سعادت شهر دای است و این معرفت
خاص این است که خلاصه معروف است ایشان اندو
س و عاقلی پنج و مورد آن حکایت و لسان است و اما
بدان است تعلق روح بقالب بحقیقت این معرفت
بود که میفرماید یا قال الله علی الحسب من عرف
نفسه فقد عرف ربه و هر سالکی را که این نوع معرفت
حاصل آید عبادت او آن بود که اگر بر وی آب رود و
تواند چنانکه میفرماید یا قال الله علی السلام لو عرفتم الله
لتبین علی البهور و الزیالت بدانکه الجبال یعنی میفرماید که
اگر کنی از شناسایی سبب خداوند چنانکه حق شناسا کنی است
تعدیم صدق اگر بر وی دریا سیر و سیر و کعبه قدم نهاد
شود اگر او را کعبه و از خداوند قادر در خواسته این کعبه

[illegible]

بود که از طاعتی بطلاعتی می رفته و رخصت می داده و می
 طاعتی از آنجا که می رفته و از آنجا که می رفته و از آنجا که
 بود که در آن وقت معرفت ایشان آن بود که در آن وقت
 ایشان بفرستاده شد و در آن وقت ایشان بفرستاده شد
 بود و بیشتر سخن ایشان شده و در آن وقت ایشان
 ایشان بدو معروف بود و در آن وقت ایشان بدو معروف
 و بار طاعتی به آن از طاعتی که طاعت معرفت ایشان
 بود که در آن وقت احوالی با طاعت ایشان از طاعتی که
 گفته بود و بیشتر طاعت ایشان بیشتر طاعتی که
 در آن صوری است بر خاطر ایشان نگردد و در آن
 از طاعتی که طاعتی شده و در آن وقت طاعتی
 چیست که طاعتی از طاعتی که طاعتی است و طاعتی
 می بود و طاعتی طاعتی را از طاعتی که طاعتی

کافی کار این را از این مکتب نیست پس این مکتب یقین قدم
می‌زنند و بشری قطع می‌کنند و بی‌رویه که بفرایند عارفان ندیدم
حقت بود و بشری استیذان بقرب و کرامت باشد و بر خیزد که
را بهمان تخدم عاقلست و وند این عارفان که کمال معرفت رسیده
از آن تخدم اخلاص و خیار و شکستگی و وند پس بدین دلیل عارفان
همین تخدم را بهمان تخدم رسیده که وند که بدین عارفان
معارف محض و حق گفته بود و صفت او به چند شیخ و دس اشهر
فرمودند که چون سالک قدم در راه بگذرد و در مسیر و سلوک با کج
تمام کند و کشاد این راه او را بنامی حاصل آید و بدین معارف حق
فرجی کرده و علامت او این بود که در راه معرفت ندان و ندانده ایثار
فرمود و حسن عبادت و کثرت و در عبادت خدا و کوشش و اله
بود که نفس را به تمام فساد و آلودگی و چون نفس و لغزش در
در بر و آن سالک این به چند عهد است که در هر که نظر کنی

[illegible]

یعنی چنانکه حیوة حقیمان است در این عالم بدو است و است زنده
بود حیوة جان دیگر خداوند است که جان آدمی بدو است
زنده بود که حیوة نفس بالروح و حیوة الروح بالذکر
یعنی که زنده کی جان تو و جان است و زنده کی جان بدو که
پس چون جان را که پیوسته زنده گانی است از تو باز گیر
تو قوت می شری پس زنده گانی جان را که زنده است
و در آن نفس که از جان باز گیر می آید غفلت نفسی بود
یا فردا که می آید پس غرضی بود که در طریقت کرده بود پس عباد
عادلان باید که این را در ایام مراقب احوال خود کنند تا نفس
از ایشان بی کار نگردد و اسد بر شبه که نور معرفت حیات
شیخ قدس سره در حدیث خود که از کلمات ائمه علیهم السلام است
پس مخالفت حق آن الورد در حجاب است یا زنده

اور بهتر از هر برینند تا در دهنه را نفس او تمام مقهور شود و این بسیار
عزیز و پندارنیاید و چون در دهنه راه را بدین مقام رسانند بعد از آن
چون تا او شش کلاه غایت او از راه او شیخ این بود که خبر حق نگویید
و چون چشم بر هم نهاده را دان آن بود که هر بلعای خدا و با زکات
و چون سر بر آن نهاده مقصود او این بود که هر یغور و مسکن از هر
سرور و انگشت و این همه از آن بود که الشی بسیار با تندی و وحشیانه
در دهنه صفت عارفان حقیقی این بود مسلم بر سینه که عبارت
عارف حیات شیخ قدس الله روحه فرموده که عبارت است عارف
حقیقی آن بود که در این عالم بر اقدار احوال مشغول نبود و هیچ کس را
انفاس جهان مستغرق نشود که در کل احوال و اوقات بگذارد
که هیچ نفس از دستان او بر آید یا بیاید و دست فرو آید از یراک
محنتان این راه چنین گفته اند که هر دو دهنه که یک نفس از راه
بغفلت بر آید یا بیاید حق فرود آید غرضی بود که نیامتی کرده بود

کردند معرفت بر باطن خود و در آنجا که بود و آنجا که نبود
و از آنجا که نبود و معرفت نشد آمد که آن خالق از سنجیدن است
با از رحمان است بود و در آن خالق سنجیدن را بود که سنجاند
پیش سنجیدن بر آن در و در وقت نماند که بر او را معرفت است
سود رسوید که همه در ایشان که همه او بود سنجاند و او
پست از غیر از کرد و ایشان خالق را در میان حق را در حق
نزد آن و میگویند که ایشان خالق را در حق را در حق
شیخ قدس سرای از جمله فرموده که در معرفت در هر
مقام است که کن معنی و در آن است که ایشان خالق را
اند بود و در حق خالق آن معنی خود و در آن معنی در حق
که هم است و در حق معنی است که آن در وجود است که
بود در نفس خود را که هر کسی که خالق را در حق را در حق
شیخ قدس سرای از جمله فرموده که در معرفت در هر

ایضا است و یکی نور اسقام و یکی نور احسان و یکی نور
 معرفت است و این نور در حجاب عصیان مانده است و چون
 بخدمت مولی در پیش پدید آید و آتش نه است در پاهای
 او پدید آید و هیچ آن حجاب را پس از او و ناخبر کند و این نور
 از حجاب بر روی آید بعد از آن نور ایمان و نور سلام و نور
 لوحیه که در پاهای او شعله زده اند و شعله ای از نور
 پسند که چیده گاه در پاهای او در دست تو به کشد و قدم در راه
 نهاد و بجا پدید در ریاضت مشغول شود آن زمان پاهای از حجاب
 بر روی آید نور ایمان و نور سلام و نور لوحیه ظاهر شود و این
 نور در شرح که او اندک اندک ظاهر شود خلاف شریعت و در وقت
 قیامت و در فعلی انگاه نور معرفت شعله زدن آثار کند و این
 و چون قدم بر جای شریعت ثابت دارد و کوشش بسیار

همه در اجل کرده اند بطوایع و غیره و خدا این صفات
 جاندار و حرف سمعنی آتش و طاعت کنند و نفس بود و طار
 فان را ما از بیم و از خوف آتش اند و ایم و ایم و نفس قدم
 می از خوف آتش را که نفس است از آن عاید بر این می رود و در سبب
 اند که کار فرمای نفس این می شمارد و در حرف پس سمعی
 آتش که نفس را ایم و در عبادت دارد و طار فان از ما که ایم
 را از طاعت کفر و اند و در ایم طاعت و عباد نفس می طلبند
 و اگر در جمعی و اند و این را از عظیم کنند چنان منسی
 مش و اند و از طاعتشان می نمایند و در حرف می که نفس در و
 آتش که نفس را ایم است و ایم که عبادان از ما که ایم
 را کفر و اند و هیچ عملی را اند که می را بسیار در عبادت
 عباد نفس را ایم و ایم که عبادت را کفر و ایم و هیچ عمل

عروبی معنی است که آن در صورت نام عارفی بر وی است و این
نفس خود را در عبادت خداوند دارد که آن نفس فانی است
چنانچه آن نفس بی کار آید و در فساد می گردد و این
نفس را در عبادت دارد و در حرف سوم که رایت و رایت
معنی است که نفس را در ریاضت رام کنند که او هر کسی که
ست بر ریاضت رام نشود و حرف چهارم فاست و در پنجم
حرف معنی است که نفس فانی شود و تا نفس فانی نشود
راه کثرت نمی شود و مقصود از کثرت کثرت است که نفس فانی
فانی شود و حرف ششم است و در پنجم حرف معنی آن
که تا نفس نفس هوای نفس می شود که مقصود از کثرت
کثرت است و آن جماعتی را که عارفان می گویند
می باید که در این اوصاف و صفات اما عارفان این
در این اوصاف اختیار کرده اند این صفات

چون بر آنکه معانی آن ملاحظه شود که در اول حق تکلیف بار و نام
خداوند خطاب نموده که من سرای افریدیم و نام آن سرور و شایسته
بودید و بعد از سرای نظر کنید ارواح بیایند و بسیار آید
که بیک خرم و دلکش بود ارواح انفس که خود او را این سرای
دست یافت خرم و خوشتر است این را بجا خواهد بود و بدانند که
نی این سرای فانی است اما سرای دیگر که اول آن بود
که نام آن سرای نیست است، آن بانی خود بود و بعد از آن
سرانظر کنید ارواح پیدا می کنند و نهصد و نه روح
پیدا می شود این همه ایام که می کشد و آن یک لحظه که گذشت
بخت فردا کند و نعمت بخت را بداند و جور اختیار و قصور
و اختیار و اختیار و ولدان و عدل را بشاید کرده و گذشت
بعد از این سرای از آن سرای خوشتر و خوشتر و خوشتر
بخت تر است این سرای را بجا خواهد بود و بدانند که

ایشان را از خود دور و در حرف طاعتی نیست که نفس غائی برود
عاری فان زعمانه که از نظر گرفته اند و در همه خلقی تغافل می کنند و هیچ
نیکوکار از پندگان عیب او ندارند با او خود نمی بیند و در حرف طاعتی
آنست که نفس تقوی و شرف و عاری فان زعمانه مارا از طاعت گرفته
که بخت اند و با این حسد بین او زمین و خصال ناپسندیده و ^{خلایق}
کافر صیغه که در وجود ایشان است قضا و کشف اند و در عالم
نمی کشند که ما عاری فانیم و بگوئیم از نفس بر و ن می توانند جدا شوند
و نسب و در در طلب ایمان را ضلوع می کنند و بخت دنیا که هر سه
ظلمات است و باطن ایشان منجمن گشته که در طلب دنیا چنان
که از علم شناخت خاطر بی نصیب بودند کارا ایشان و الله
و الله اینها ایشان بشیر شیطانی و نفسانی او دور نیست و تا
ایشان در دست نفس و شیطان ابرار و پسر بدین
او صفات هم او فرستاد و گوید که با ما و پسر بدین و در راه دینی

خداوند تعالی را میسازد و چون بفالم دنیا آمدند بهمان هفت علی
که می داشتند بدینا مشغول شدند و بعد از افضال فرغانی حق کردند
و بسیار طلب آن علم می کردند و محبت با مقام امور آن فرستاده
می داشتند تا بدولت و محبت مع الاسف این شیخ قدس سره رسید
می فرمودند که از عارفان بعضی عارف اند با همه و بعضی عارف اند
و بعضی عارف اند فی الدنیا و بعضی عارف اند با همه صفت آن طایفه
اینست که در مذهب که ایشان رسیده آن نیستند از حق و الله و الله
نیت بتامی گویند و هم بدین نیز مشغول نشوند باطن ایشان این
حقیق بود که آنکه عارف اند صفت آن طایفه اینست که نیت
است با همه که کند به از آن آثار و نفس را از حق مشاهد کنند باز
گمانی که عارف است با همه از صفت آن طایفه اینست که با همه مشاهد
می رسد هیچ چیزی و هیچ سبب ندارد نیت باطن ایشان تمام مشغول
می بود که چیزی دیگر و باطن آن طایفه اینست که ایشان از آن جماعت شده

[illegible]

فی عیدہ خطبہ المأخوذة علیہ اثر علیہ السلام

بذل یعنی کہ عارفان بود که دیگر از وقت او وقت ایشان

و در آخرت درجات را از بعضی او از این بود و حضرت خطب

جزایک او به این بود و صورت دیگر بی فرموده و العارف

نطق الحق عن سره و سالت من خداوند شما خواهد که کند

بدین مراتب رساند او و الوقی است بر رسول احد کرامت

تا میرکت متابعت است رسول بنام ما یعنی بی نیکی

اللهم ربنا وادعنا بحسبه و روح آید و بتفیل مطایره حضرت

و مسالمت و ایمان و رحمت مشاهده مشرق کرد و انوار سعاد

و شادمانی خاص خود را به ما فرمود بی نقیب نام باری و از شفقت

ایشان بی نقیب کند و امان بیاورد حضرت و هم در حق صیحب

بدانکه اخلاص پاک کردن چیزی بود و از این شش یعنی که جرم پاک

شدگی کند خداوند و در آن خود را پاک کرد و از شرایب قضا

رسول در حق آن طایفه این تشریف فرموده است که تا در رسول

ﷺ الرضا و ملوک الاثره و هضم

العارفین یعنی که رسول جیس فرمود که زایدان با او است و ائمه است

و ایشان در ایشان عارفان اند و هر که در این مقامات بهشت

فرجیل صالح نمی آید و زایدان دعا خواند و ائمه ایشان با طاعت

خیرات و اوده حسنت بی گشتند پس برای ایشان اوده بهشت

ملکت شده و چون سالک در طلب رضای خداوند بهجت

کمال برسد و معرفتی حقیقی که خاص افاض است برسد و در این طریق

سرور و نیار و عزت باشد و خداوند تقوا و در بعضی اشیاء و در بعضی اوقات

کلمه جز و ولست معاینه پس ملک بهشت با اوجات او در مقابل ملک

معاینه جز و اوست که شود که شیخ قدس سره و صلی الله علیه و آله و سلم

سنان را و این معانی را در عقاید است و بعد از آن و از خود

سرور و کلمه قدس سره العارفان الا که در ملک

اخص به نفع اگر بعضی عیال خاصه را باین وسیله از محنت
تلبه علی استعانه رسول در بود که بصدق و اخلاص چهل صباح
را در یابد یعنی چهل صباح را با اخلاص که خاص از برای خداوند تعالی
بودیدار باشد خداوند تعالی بفرموده اگر اندیشه به استقامت در دل آن
بنده داند دل او بر زبان او روان گرداند شیخ قدس سره
میفرمودند که چهل صباح بیدار شدن از اسنان ترست و بکن آن نزد
که فرموده است که اخلاص در تنگ آن غریب است و شوارست و لکن به
حسب سعادت و رزق که آید و دشمنی خواهد بود بزرگ خواهد بود بعد از آن
در حق او علیه السلام که در اندیشه ازین سعادت که اخلاص است در راه
حق تعالی نخواهد بود زیرا که اخلاص در اعمال بسیار است و اخلاص در تعالی
و بازگشت باز نیست و این معلوم که علم بازگشت و علم تعالی
حسابی است و علم تعالی در ستم نیست از ستم است و تعالی
بفرموده که در دشمنی خواهد بود بزرگ خواهد بود بعد از آن

ایده هر کدام از ایشان قهر گرفته و راست و درین مستقیم را درین
خواهد بود که به خواست خداوند است و نفس اماره و هوا حاصل شود
و این روش بر قانون اثر و عجز و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است
و هیچ به عتی و مخالفی و درین روش خواستگان باری را اندو
ایا بگویند این دفعه از طلب ایشان رسیده و دستگیر گردند و خود
بصفت زاده و در جهان راست افتد و چون برای راست رود
تفاوت این روش نهائی گشتند هر اینه ازین علوم هر دو یا
و انسانی و در هر اعمال حاصل کنند پس سعادتی بیاورد و درین گوشت
که در دنیا یافت می شود و از خود می حاصل کنند و این را شهادت الهی
حاصل آید که در دنیا راه نیست و می تواند که از میراثش نفس
و شیطان نگاهدارد که اگر نیست استخوان نگاه داشتن نیست
تفاوت نیاید که هیچ نه نفس و درین فرموده که رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم استخوان شهادت را خلاص فرموده است و این

ان قدوة رجال و ان نقطه الكمال و ان امة نبيها في و ان در ظلمت
و نيازند گاهی بشیخه الشیخ ^{سید} محمد الخلیفه و الدین که خدیجه اینها خاندان
بودند و خلف این محمد و عمار بودند عیسی می شد زیرا که هر کس استجاده
نمذمت ایشان میکرد و او دو بصدیق ارادت در متابعت
ایشان کوشیدند درین زمان که بدست و ضلالت غالب شده است
و نفس و شیطان بر روزنه کان راه دست یافته است هر یک از ان خاندان
ان محمود و درین علوم مقتدای عیسی اند و هر که درین زمانه ضلالت و راه
این صاحب دولتان زند که ایشان از ان مرد باز میگویند که صفات
ایشان این بود که رجال را تسخیر می نمودند و بیست و یک مرتبه از این
راه راست باید و از ان معادلات ان عزیزان بی نصیب نماند بجز این
حدیث که رسول فرموده است قال النبی صلی الله علیه و آله انما یجوز
تسلیعکم افندیتم اهتدیتم سبی و غلب و قتی که غفلت بر خلق غالب
و ظاهر کشته است این عزیزان که از افواض کان با و کام جانیانند صبر سید کان

تمام می شود و بدانگاه از این نفس و شیطان راه می افتد پس هر
کس حاصل کردن اخلاص نیک بشود است و نگاه داشتن اخلاص
از او شود و ترک بدی اخلاص هیچ کار و بوی این نیست باید که در
احوال رعایت این امر بود و خوب دارد و چنانکه گفته اند نیست
را از شیطان نفس و شیطان نگاه دارد و با اخلاص در اهل حاصل این
که خدای تعالی از نفس و شیطان این است و بواسطه این امر این خدای
عالم اثری نیست که بر او اثر این امر و شیطان را در این
حالت بر پیشانی تابان کنی و نه از حضرت عزت در او
است که در وقت و شب و روز با نظر کنی ای یوم بیعیف گفت که
ای یار و در کار عزت من و در تاز و قیامت خداوند تعالی
در این امر و در حالت من و نظر کنی ای یوم الرقیب المعلوم
بر این من و او که این تاز منی معین معلوم چون آن بدست من
باشد که فیض تاز من و این امر و در این امر

آن بود که آن عمل خاص را برای رستگاری و نجات پند و صحیح نیست
و بگوید که آن عمل نبود که اگر مقصود آن که از جهل صباح و رات و اشتیاق
بود که او را علم و حکمت حاصل شود این عمل خاص نبود و چون خالص
بود اگر چه سال ملازمت کند که اخلاص خود را مقصود بر نیاید که
حاصل کردن اخلاص برای بندیت صعب است که رسول الهی
فرمود است که **الایمان کماله الا العلم و العمل بها جمیع الا العمل**
و العمل بها جمیع الا الاخلاص و الاخلاص هو قوف علی ما آت
رسول یستمر علیه که این ایمان که تاریکی است مگر که بر او
روشنایی علم است و هم علم بر او که حجت است مگر آن
عالی که بر او یقین کرد و بود و در عمل بسیار است که کمال آن
عالی که روی اخلاص است و آن عمل با اخلاص هو قوف است
تا به تمام مشهور و یقین مگر که در علم خاص که در علم خاص
اگر و در اخلاص نیز بود اما هر قوف است تا به یقین اخلاص

که بحیثیت شیخ قدس سره بودیم و هر که عجب فی نفسه شدن در
برو و ندهد و با اعمال خود و این که در و ندهد و در حال خود را مقدر است
بنیاد این جز با الهی شیطان خود و ندهد و ندهد و ندهد و ندهد و ندهد
شیطانی را و باید اخلاص را در این اعمال و جوهر و ندهد و ندهد
آنکه شیطان در اعمال را با ندهد و ندهد و ندهد و ندهد و ندهد
صکایه قبول حق و ندهد و ندهد و ندهد و ندهد و ندهد و ندهد
بر که گوید که این اعمال من مقبول است و یی بخلاف ارادت خداوند
خود و بن تصور کرده و ندهد و ندهد و ندهد و ندهد و ندهد و ندهد
این عجب نماند و ندهد و ندهد و ندهد و ندهد و ندهد و ندهد
خلق گفته اند و رسوله این معنی خبر فرمود که و می فرستاد خدا
و ندهد و ندهد و ندهد و ندهد و ندهد و ندهد و ندهد و ندهد و ندهد
نیز از آنجا و ندهد و ندهد و ندهد و ندهد و ندهد و ندهد و ندهد
فرمود که و ندهد و ندهد و ندهد و ندهد و ندهد و ندهد و ندهد و ندهد

سودمند یا اگر در کثرت بود که عده کم را که از انهم حکمرانان را بر تائی ز کرده
بر پیش تو مخلصان بودند معنی که اشتبا که آنها را از خداوند نگاه
را با اخلاص می پرستند پس هر که که اندک در اعمال خود این کوهر اخلاص
حاصل کردند و بی بند و محاصران شد بدین راه و بندگی را و شیطان را
پایندگان مخلصان کاری نیست و علم که اشرف صفات است بشر و در
عمل موقوف است و سر و رهن با اخلاص باز است است و باز اخلاص
بهم است تا بر جتنا مشهور پس دین باب خبرید و نام تجار و و نه است
قدم بر جا و شرح شروع کردند که این نیست از هر آن حاصل کردند از ان
و مشیت و شریعت یک عمل شروع این مفاد که اگر آن عمل می دارد
مشیت است یا در یقین این از وی خبر بود و چون حضور حاصل شود
و در اخلاص پیدا شود و در اصل طریقت گفته اند که هر عملی که
تجسس و یقین اثری نبود آن عمل با اخلاص بود و دفع خاطر شیطان
بهم بود که است و این می دارد تا اخلاص حاصل آید پس در است و

آن باشد که نظر اعتماد او در حق خود نظر کند و مایه که خداوند تعالی
 صفت خلقت ایشان را چنین آورده است لا یقصر الله
 ما امرهم و یقصر ما یشاءون و انما یقصر ما یشاءون
 فرموده شده اند و اما مثال او در حق او و در حق او
 و در عبادت عبودیت تا بقایای مطلع اند که هر دقیقه فرموده
 در کل حیوت ایشان را در آن مرتبت نمی شود و با این عباد
 و اب ایشان آنست که در یک روز و یک لحظه و یک آنست و نیاز می دارند
 تمام امور را به عبد ثالث حق عبادت
 یعنی آنکه باک ندارند از حد و ثبات عبادت و این را به ستم عبادت
 می برسانند و این است پس آید که عبادت و طاعات او بر
 تغییر ندارد و در هر رکعت نماز و طاعت خود را به ستم
 نیافتد و در هر حال عبادت را به ستم عبادت
 عبادت را به ستم عبادت را به ستم عبادت

ایستاد و پندارم و بیم کنی هر صدیق را یعنی ترسانان مرا از صدیقان
که چنانچه اندازند و بخل علیها ایشان را باطل کرد انهم شیخ قدس و او هم
بسیار موی که خاص باطن و شیخ است و شیخ با عجب خاص است
که چون موی ایشان شود و تو به کند خود او بدست او میاید هرگز از
کاتبین در آن عهد را تا نام اهل او را کتب بدو میباشند او را نحو
کند و بجای هر بدی حسانت نویسد الاثری است و این عمل
صلوات و لیکن بعد از الله بسیار حسانت
بسیار خاص که بعد از استغفار مشغول می شود خداوند تعالی که این
او را بقاءت بدل کرده اند و اگر چه در شب و روز در عهد راست
و طلعات بود که هر موی عجب در باطن او را میباشند و وقت که
طلعات او را بخل کرد و اندک از هر موی باطن و شیخ بود و شیخ
عجب خاص کرده که بدترین صفات او موی در و بخل کائنات
و این موی عجب که بخل احوال عبادت و موی باطنی را در نور کمال

و تعالی که بیاورد و به دست خود او و نه تعالی و نه شیخ

قدس سرور و حق فرموده که خداوند تعالی است همان افریده است

فاما علیه السلام و هر چه است و رادری پیدا کرده است و چون در

فرشته لقب کرده است تا آن خدایان را سرور گفته چون از بند او

علی خیر است و به فرشتگان که حفظ اعمال اند آن علی خیر است و آن

و نه است تا آن صراف که برادر همان است و آن علی را سرور

گفته که گوید که آن علی شایسته حضرت خداوند تعالی نیست این

علی بزرگوارانند که آمدند و این علی تمام بود علی را گفته که این

همان علی دیگری بر آنند که این صیغ بود از این است که را شد

و همان در هر یک آن صراف که برادر است و او است گوید که این

علی را نام کرده اند که شایسته حضرت حق نیست که هر خداوند تعالی

باین امر فرموده است که این علی را نام کرده اند که آن علی شایسته

فرمود که هر کس که از وجود او بی میاید توفیق الهی را در آن آدمی
آن عمل از خداوند است بنده را و آن توفیق بر او است پس است
بر او که توفیق بدیده شود که عبادتی بسیار و بی پایان بنده
که حال خیر و کمالی دارد از خود بپسندوی نفسی توفیق کرده باشد و هر
توفیق خجالت از خداوند تعالی این شرف و بوی بسیار بی محنتی
عجب و شکر حق گفته اند پس رفته و بپای که خیر خود را با کمال و در این
نهایت عجب و عمل را توفیق خداوند و اندوختن عمل را در نظر بنده
یعنی بپای اعمال اعتقاد کند و بعد از او او را حق است عقاید
مشغول شود و خود را آوردن عمل مستغنی ^{بجای} بنده را از این مشغول
این مشغول نگاه دارد تا در آن اعمال مشغول بود و نگاه دارد
تجرباتی حق تعالی بدو در هر عملی که بسیار اعتقاد و در آن عمل
کافی در آن عمل را توفیق داری و نیت او با امر الهی خلوت
توفیق آن را بپایان رساند و در این امر توفیق حق تعالی

علی حضرت قی رانی شاید خطه اهل کویید که چهار صراف سرالاه
کرده اند عسی نیافه اهلان و ایشان که مراخذ او مدتها باین امر
نموده است که هر یکی که میداند که آن خطه آن اهل غایت است و شاید نکند
تا باید چون علی ریکه بر اینند که آن اهل آفرین هیچ نقصان حالی بود
با همان ششم به سده آن صراف که بود و همان ششم است که
که این اهل باید که در این اینه که این اهل و این صراف است که
کار که در این اینه که این اینه که این اینه که این اینه که این اینه که
ان که علی از این ششم است که این اینه که این اینه که این اینه که این اینه که
همان علی و مگر بیاید که این اینه که این اینه که این اینه که این اینه که
است و این ششم است که این اینه که این اینه که این اینه که این اینه که
ان صراف که در این اینه که این اینه که این اینه که این اینه که این اینه که
که شاید حضرت افندی که این اینه که این اینه که این اینه که این اینه که

از خلق باز دارند و دانی تا علی او را بر دارند چون علی دیگر می بیاید
که این دو عیب در این عمل خاسته ازین دو عراف که از ایشان
سیوم برسد آن عراف که برده است آن سیوم آن علی را کرده
و گوید که این علی را باز کرده اند که این علی را حق حضرت احمد
نیت کرده اند و او نیت می یابن امر فرموده است که هر یکی که بیاید
که آورند دانی علی خود خود آورند و دانی تا علی او را بر دارند چون علی دیگر می
بیاید که ازین عملهای پاک و بیگانه چهارم برسد آن عراف که
پس همان چهارم است گوید که علی این شایسته نیت حضرت
افزاید که این علی را باز کرده اند که مرغه او نیت می یابن امر فرموده است
که هر علی که بیاید که آورند که آن علی را خود آورند و دانی تا بر آید چون
علی دیگر بیاید که ازین چهار عیب پاک و بیگانه پنجم برسد
آن عراف که برده است آن سیوم گوید که این علی را باز کرده است

Figure 1

[illegible]

که در پی که بیایدند که این رشته آن علی را برده و بدو داده و او را
که این را در بار او نه چون علی و عیسی بیایدند و همه قرآن سوره
که در جمع عیسی و نقضاتی بیایند آن علی از هفتم مسلمان در گذرد
و در شش سوره خطاب حضرت پرسد که این علی را باز اگر آید
و بعد از آن آمده و او بر میاید این هفت سوره و یک سوره که خداوند این
عجوبی کرد و مطلع کرد و ایندی بیایج از آن عیوب در این
نیایتم این علی که نقضان در پیش و حضرت غرت فرمود که
شما را اطلاع بر ظاهر است و لیکن فریضه ام بر سطر او و می
دانم که در وقت او این علی نیست او را می دانم برای این
فرموده است و این علی را بر آید و است این عیوب علی را در
آوردند که در این علی عیوبی را بر یک کرده است اگر چه بی
چند است و شش سوره است اما شش سوره علی غیر التفات کرده است

آنکه می فرماید که در کتب و در شرح که آن را ویل می گویند
و آن در حق جایی بازگشت الهی است که در نماز می گویند و علم اصلاح
آن که انداخته با آنکه بی که عمل خود را بر و می نمایند کان مشقه و در آن
نمودن مقصود ایشان بر خداوند تعالی و بجا می آید
رسول این جماعت مرایان فرمود و در رخ با اینها فغان است
که رسول می فرماید قاتل الفی علی علیه السلام در قتل
بقول و نهی منضم پس چون جماعت مرایان را مشایب
است با اینها فغان بر اینها فرمود و ابایشان نهی پس روید و در
باید که در آن گوشت که با شکر از زمین در وصفت از پیر پاک
شده و ناله که در اصل او اسلام می چید اگر گوید اما بعضی از مشایخ
گفته اند که چون بنده بود در خلوت با حسیا ملا می کند و در
جمیع بطریق خلوت می کند این معنی نقلی را بود یعنی که
اگر کسی خلوت بطریق حسیا نکند و در جمیع خلوت که در حسیا نکند

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين

اظهار فضل و طلب جاد بود و حاصل کردن دنیا و آخرت
علم از برای اظهار فضل و جاد خود گوید و بیان علم را و آثار
ساخته شده و بیان بود که علی را از برای مردمان از شیخ
است و هم می فرمودند که اگر اندک احتمال یارای و کمال است
ست با متناقضان چنانکه متناقضان چنانکه برای وید و خلق
می آمدن بی عقیدت با طبع و چنانکه متناقضان در خیرات و
عادت موافقت مؤمنان بگردید و این است برادر من الله
بگوید انهم را بی از غیر عبادت و خیرات که فی الله و نبی او
اول بود که مردمان او را گفتند و افتد و چنانکه خداوند متعال
جایی که کرده است که ان المتأفین فی الله ربکم انما خلقکم
لیعبدوه انی را نیز عبادی میباشند است که قول الله تعالی
الذین علیهم صلیت و علیهم سلیمان و علیهم ایزک و یحیی و یونس
و علیهم اسحاق و یعقوب و علیهم یحیی و یونس و علیهم اسحاق و یعقوب

بر او بر علت از صفات زینت و جلال و نقل و کمال
حقیق است عظمت و انجمن آن بر او که باطن او چنانست
چندان آن نفس با قوت بود و عظمت و کبریا و ارفع
مغلوب گردانید و چنانکه در چند و چنان نشسته باشد
عظمت بود و در عظمت خلق و شریف ایشان باطن او را
مشغول گردانید و خیر او را و قیاس و در دو کمرش
سر هر آنان بازار بخار و جلال و کبریا و در او این کلام
بر و جان است که باطن این جوان مراد آن را این عالم
چنانچه می ماند و در دو یکی به آن خانی که از این پادشاه
کرم مشغول می بود و پس این نژاد بر و این بازار و خلق
بر و شیخ قدس در و در این عالم پس بدایت
ست و در کان خداوند را و قوت را است و در کمال
که در او کبر است و در این عالم است و در این

بجای نیاید این را بنویسد که در دین با کسی که بر وی حق است
که در دین با کسی که بر وی حق است که در دین با کسی که بر وی حق است
و طبیب است و این قول نامعلوم است زیرا که بنده بختش عمل
نامور است که انا جعلنا علی الارض نریة لعل النبیون هم
ایضا احسن منکم و از تعالیم فرماید که بدین استی که در دین با کسی که بر وی حق است
میں زمینداران و شهبوات و جو اصل نفسیانیان با زمینداران و شهبوات
که کدام است از ایشان که بدین استی که در دین با کسی که بر وی حق است
عمل در مشاغل و لایسسان بود و در عبادت خداوند تعالی و ایضا
تنهایی و بیعت فرقی نباشد که کمال دینداران بود که در دین با کسی که بر وی حق است
با طریقی و غیر طریقی خداوند نمکند و این صفت بر غایت نیت با طریقی
که فنی را بنویسد این را بنویسد که در دین با کسی که بر وی حق است
نمیکنند که در دین با کسی که بر وی حق است که در دین با کسی که بر وی حق است
که در دین با کسی که بر وی حق است که در دین با کسی که بر وی حق است

و در سبیل خداوند است جمیع اهل البری بظاهر و باطن
یا قلوب المؤمنین کتبت فیها البیِّن صریحاً یا که جمله اهل عالم
آنکه شادی دل مسلمانان را رساند عیبر آب و طعم آن بود و در دنیا
که خوار و نه تنها و از این امر آنکه اگر چه آن صیر را بیا کرد و بود
اما عیب خود بینی است و عیب آن اینست در غرض از این
که دست کرده و در دست پس شب چه در این راه و در این راه
تجربول نباشد و لیکن غیر از این امر و اخراج نیست و در میان
برای این که آن نگویید و در اثر برای خدا و نه تعالی
کنند و غیر جماعتی بجهنم عقیدت است و حق او بر خود و آری باشند
و شاید که سبب کمال نگویید و اهل او با اخلاص ارشاد
و بصورت و آری آنکه در عیب و حق مسلمانان به کمال بود و طاعت
و غیر است خود را بر کس و آری از اله و ان عیب یا طعن او بود پس

تا بیان علم بشر احکام از و سبب هدایت و ارشاد و توفیق
هر روزگار و از آن کفایت علم هر عالم را این سعادت و محال
سوال احدی است و علم فرموده است که خداوند
العلم خیر من عبادت عشره فی السنة می فرماید که عشر
احکام شرع در میان علم یک است که از سواد
فتها و صفاتی بود برادر عبادت و در هزار سال و در صد
پرسیدند که ریاضت چه است و شیخ گفت پس ای سرور
فرمودند که هر عملی که از دینی در و جود می آید که بگوید
آن عمل را خداوند تعالی قبول نمیکند و لیکن از آن عمل خیر که
برای ما کرده بود و از آن عمل منفعت بسیاری برسد آن را
عمل را به خدا و آن مسلمانان است و حجت بر شیخ قدس سلیمان
چون فرمودند که هیچ عملی را بر ما آوردن اعانت نیست
مگر به ما افزای را بر آن که در آن کار منفعت است نه حجت

که این خطر عظیم را و حیوانات بسیار است و لکن دو وجه را از خواب
خود بحدن محکمت ربانی و ساکن کعبه بجای خواب سلیمان قدس
الله روحه مشغول بودم که چنین پیغمبر بود که می و چه است که
خطر عظیم مخلصان آن بود که در اینم در خوف و تقاید اشیان این
شد که نباید که در دست پلان از بجای در آید و شایسته در اعمال
ایشان در افتد که ایشان در آن حال یا خود نباشد و یکی و
دیگر آن بود که مخلصان را خوف و خطر آن بود که نباید که در هر شبهه
آنها من ایشان را ال افندی یعنی که خوف ایشان از روال
آن مقام باشد زیرا که خداوند تعالی نیاز است بآنکه تقصیر
که از بندگان خاص پیدا شود ایشان را بکبر و بی سالی که
مقام اولیاد تر و خوف و ترس ایشان را در یک درجه بافتن
نزدیک تر است از آنکه در روی اثر پیشتر بود که در یک

باید که در حق خود خلعت بپوشد حضرت افروز کار دارد و در پیغمبر باید آفتاب
کمان را در سر که در حق خود و بطاعت خود به کمان بسته و کمان
بسته و کمان نیل و حضرت افروز کار دارد و در پیغمبر باید آفتاب
نیل بپوشد خداوند تعالی پیغمبر باید که در سر کمان بپوشد و خود هم یعنی که
اثار در دست بپوشد و در دست کمان بپوشد و کمان او باید
کار کند و آنکه در حق خود بد کمان بپوشد و آن اخلاص باطن او بود
از آنکه این صفت که بند خود را با اخلاص را به صفت اخلاص ببندد که
خود را او طاعات خود را در این راه قدری ببندد و در هر کس این
صفت پیدا شود آن از نور باطن او بود و اخلاص بدان نور
حاصل آید که شناختن خواطر است و هر چه دیده را که اخلاص حاصل
و این بند اخلاص بود و پیغمبر را به صفت عظیم نشان داد
که و این صفت علی خلیف عظیم شیخ قدس سره بود و هر چه در

که بپایه قدیم در راه دارد و بپایه ریاضت اوصاف خود
بجای رسانیده است که صفات خداوند عز و جل موصوف
و ساکنان راه خداوند که بحجاب طریقت و در باب
حقیقت اند با این معنی مأمور اند شیخ مقدس الله روح
میفرموده که صفات خداوند تعالی در دو مرتبه است یک
است که صفات خاص است که بر غیر اطلاق نموده کردن این
صفات الوهیت و وحدانیت و امثال این صفات که در
صفات تخیلی امکان نیست و در بعضی صفات حق بنده
توان شروع کردن و آن نیز با توفیق او بکشد هر یک از این
راه منازل قطع کند و هر مقامی از صفات حق موصوف
شود و بجز روی که به صفات برسد آن صفات تخیلی
در وجه الهی نگاه نمی تواند اطلاق کرد و ثابت
شود و از آن صفات که بر غیر اطلاق توان کردن اول صفت

که در اینک بر اینست و میرانی که ایشان را اندک است بجای پس
و قهر که در حال بدیدی آید بپسندید و ستم بود و اخلاص محسنان
بمنت که در اینست و شوائب خالی بود و آن که اعمال از این شوائب
صافی بود آن محسنیت حاصل آید و حسنیت بار است نگاه
داشتن است که نیست و اوقات نگاه داشتن و این نگاه داشتن
نیست بد و ام بازگشت حاصل می آید و و ام بازگشت بازگشت
بست به قدرت با طریقت و این طهارت با طریقت و طریقت
بمنت هر دو آن طریقت هر دو با طریقت و طریقت و طریقت
نیاید و کل این طریقت را در این طریقت طریقت طریقت
شده است و در این طریقت طریقت طریقت طریقت طریقت
نورانی که در این طریقت طریقت طریقت طریقت طریقت
که در این طریقت طریقت طریقت طریقت طریقت

دنیا و عجبی و عقوبات عجبی بر او نهد و از او بخواهد بیاورد یا نیت
 تواند کرد از مکر شیطان و نفس نکند و از او بخواهد بیاورد و شیطان عالم
 عالم بدین صفت سلامی موصوفه نشده بود و صفت دیگر الموصوفه
 است و معنی موصوفه آنست که امان و بقا و امان و بقا و موصوفه است
 و از او موصوفه و تقصیر باطل گویند تا تمام نشود و نفس برسد و موصوفه
 نفس فانی صفت کرده و از او موصوفه و بدین صفت موصوفه
 موصوفه کرده و صفت دیگر الموصوفه است و معنی موصوفه آنست که
 بود و حال نه کان موصوفه و نهد و اوقات خود را گذارد و دوام
 موصوفه موصوفه کرده بود و بدین صفت معنی موصوفه شده بود و
 دیگر الموصوفه است و معنی موصوفه آنست که بود و موصوفه و موصوفه
 و نفس و هوای آن طالب اید و بدین صفت موصوفه و موصوفه
 و صفت دیگر الموصوفه است و معنی موصوفه آنست که بود و
 نیست که موصوفه است و موصوفه و موصوفه و موصوفه

رحمانی است و ادنی رحمانی بختباید بود و جوهر و نده خدم
و زار دهند و برتر منصفی خود بخت بد جو را اندک است تن او
تکلیف است و در حق خود اندک دانای شود به نقصان روح بر تو و بختباید
بدین صفت رحمانی موصوفی شد و نام و صفت دیگر از صفت
که معنی الایم نیست پیش که او چه نماید تو را که بعد از این بختی خود
بختی پیش که بختی بخت است بر تو به برین صفت که صفت است که
شده بود و صفت دیگر از صفت است و معنی ملک آن بود که
بر رحمانی چون رنده را در زلفش خود و نفس خود را و آنرا
که او بخت بدین صفت ملک موصوفی شد و صفت دیگر از صفت
و معنی قدوس نیست که یک یک پس چه است این اعلم شد است
نموده حاصل شود و اعمال خود را و آنرا که از انانیت است و بختی که
بدین صفت قدوسی موصوفی شده و بخت دیگر از صفت
و معنی سوم آن بود که در صفت دارد و بختی که از انانیت

چونچه پسند که در خدای است و در کتاب که از باب اول در و پروراید
پسند را در کمال دارد و اگر چه خداوند تعالی پیراهن شریفی خواهد بران افروز
از زنده خود را به هر صفت نظری بر صوفی شود و صفت دیگر که
معنی چهار دان بود که هر کس که بخواهد که از و را از نفس خود باز
دارد و با نفس که کند بر صفت موصوفی است و صفت دیگر که
معنی و باب است که بسیار است و هر یک از این صفت بر خلق عالم
آید و دم قدم و در هر برای رضای خداوند تعالی که از خداوند
ندارد و هیچ را که نقد کند بر خلق بی نیاز بود و بی منت بدین صفت
موصوفی شده بود و صفت دیگر که شایع است و معنی شایع آن بود
که است مانند هر یک از علوم را به باطن این و تواند که شکست
باید از این خلق که در دین و کسب و پستی و در پی پستی کانی
خداوند تعالی که است و است و صفت شایع موصوفی
نمود و صفت دیگر که شایع است و معنی شایع آنست که بی منت

و توبه نصوح کرده و پشیمان شده و اولاد متعالی مسیحات او را به استحقاق
و بهر گشت از روی در که دارد و بعد از آن بجای هر سید و
در بار اعمال او ثبت کرده اند و همانکه میفرماید **بِأَلْسِنَتِكُمْ**
لِللَّهِ تَشْكُرُونَ حقیقت است شایسته هر دهنده که توبه نصوح
سیاحت بهت شده و اینست که در اند و محاسن بدل کرده اند
بدین صفت تعالی می خوانند و می گویند و صفت دیگر الباری
ست و معنی الباری آن بود که نیکی کار و خیر بر دهنده و با اعمال
صالح مشغول شود و بگویی کار پیش گیرد و در حق خود و هم
در حق خلق بدین صفت باری می خوانند و می گویند و صفت
المصور و معنی مصور آن بود که صورت کند و بجهت آنکه
آن صورت بجا بیاورد و این صفت میبرد و در این ثبت کرده اند
و این صفت مصور می خوانند و می گویند و صفت دیگر الباری
و معنی الباری آن بود که در حق خود و هم در حق خلق

و معنی عدل نیست که هر چه کند هر چه سالک را در اوله و عیال
نفس و روح را میسر کند یعنی که مخالفت نفس با روح و مخالفت روح
که در این میان نفس و روح نیست که در آن زنده و در آن
مجان دارد و در خبری را بجا نهد و یا نه بد و هر چه است عاقلی و
کرد و وصفت دیگر الحیوالات و معنی خبر آن بود که آگاهان
علی بنده کان مجتهد و نه را با یونان خود آگاه شدند و افعال
و افعال خود را رعایت کند از مخالفت تخریج و تخریب و عیان
بدین صفت خبری است و معنی و صفت دیگر الحیوالات است
و معنی حلیم نیست که بر دیار بود مجتهد و نه را با یونان و ی که
از علی بن ابی طالب بود از ی که از ائمه شدند کان بروی زنده و
صورتها حلیم و بود ی که پیش از آن از ائمه را در میان بنده شد
صفت و معنی و صورتها شدند و صفت دیگر الحیوالات است که الحیوالات
و معنی علی بن ابی طالب بود که بعد از آن در ی که کان مجتهد سالک

بر آنکه در این راه هر چه میسر شود در حق و حقیقت از دست ندهد
بدان و پس در این راه مشغول شود و هر چه میسر شود در حق و حقیقت از دست ندهد
صفت پس بود و مشهور و صفت دیگر آنکه در حق و حقیقت از دست ندهد
مرد و نعل آن بود که در این راه مشغول شود و هر چه میسر شود در حق و حقیقت از دست ندهد
خواری نفس و ندیده بود که نفس خود را خوار کرد و از برای
رضا و خدا است و در این راه مشغول شود و هر چه میسر شود در حق و حقیقت از دست ندهد
هو و مشهور بود و صفت دیگر آنکه در حق و حقیقت از دست ندهد
است که مشهور و راه را خوار کرد و مشغول شود و هر چه میسر شود در حق و حقیقت از دست ندهد
معنی پیری و پیری نبود مشغول شود و هر چه میسر شود در حق و حقیقت از دست ندهد
شد بدین صفت مشهور و مشهور شد بدین صفت دیگر آنکه در حق و حقیقت از دست ندهد
است و معنی پیری آن بود که در این راه مشغول شود و هر چه میسر شود در حق و حقیقت از دست ندهد
مشهور و مشهور است مشهور و مشهور و مشهور و مشهور و مشهور و مشهور و مشهور و مشهور
بدین صفت پیری مشهور و مشهور و مشهور و مشهور و مشهور و مشهور و مشهور و مشهور

و در این صفت حکایه موصوفه شده و شد و شد
و کبر الوالیست و معنی الوالی آن بود که دوست موصوفی
همه سالک بگوشتش در راه نجات و عبادت و طریقه اوست و بجای از بطن
خو که ده پند و نصیحت می دهد و در آن دوستان گشته بود و در هر صفت
الولی موصوفه شده و شد و صفت دیگر الهی است و معنی
یعنی است که تبارک و تعالی کمال همه سالک انقاس خود
مشغول شود و در این صفت همه موصوفه شده و شد و صفت
و دیگر الهی است و معنی الهی آنست که زنده کننده همه سالک
بانی است و هست رسول نیام ناپدید و زنده گانی او بر و جود است
رسول بود و در این صفت هم موصوفه شده و شد و صفت دیگر
است و معنی است آن بود که غیر از خود همه سالک قدم در این
صفت نفسی است و در این صفت و مراد است از این قدم آرد و
بعلی ای که در این صفت همیشه موصوفه شده و شد و صفت

و مطلب رفعا فی خداوند تعالی است عالی دارد و بر مرتبه صفت
فرونیار و بر این صفت و العالی بره انی کرده و وصفت دیگر
المتین است و معنی مقیت انی بود که قوت دهنده چنانچه
سالم تواند که نشد روح را که صفات همه است
قوت و در با قامت حسات بدنی صفت مقیتی
موصوف گردد و صفت دیگر الحسیب است و معنی
حسب است که حساب کننده چنانچه و نده راه مرتبه محاسبه
را رعایت کند بدین صفت حسبی موصوف شده باشد و صفت
و دیگر الرقیب است و معنی رقیب است که نگاهبان چنانچه سالم
را مقام نگاه داشته چنانچه حاصل آید که دائم خاطر را از بدی و شر
بهر تواند نگاه داشته بدین صفت رقیبی موصوف گردد و صفت
و دیگر المحاسب است و معنی محاسب است که حساب کننده
سالم را مقام اخلاص حاصل آید و اعمال او پاک و خلوص

المصطفى و معنی چو در آن بود که باز دارنده عقوبات از بند
کاف تجزیه سالک است ز ازار خلق گوناگون و سبب
را نفع کند و این معنی او صدق است و اصل و کمال حاصل کند
تا در تحمل بار خلق نفس او به سرش آید و هیچ عیبی که بود
از ازار بود از او دور شود و او میاید و اگر ناگاه از راه
بشریت خواهد که قریب یا فلهی از دهر و شوره در آن قول
پادشاه فعل از اری یا بجا طریقی برسد و بی بقوت
ربانی به از اول انما قول یا فعل را چنان باز دارد که تلخ
تجاری یا بجا طریقی برسد و نیز صفت بهر کسی
او صوفی شده که در بار از سعادت بهره تمام روزی که در آن
و شفاعت است از برسان یا الله العالمین و یا ضریع الناموس

با بیستم در مشاهده و معانی که در آنست معنی مشاهده
آن بود که بنده بدید و هر چند بر حق تعالی و ویدن حق بر دلوغ

و یکدیگر را می بینند و متقی کسی آن را آورده و می بیند که
آنرا آورده باشد و بعد از او دیگر بشر بدین صفت نمی آید
و صفت دیگر مستقیم است و معنی مستقیم آن اینست که
کشتن و بکار بردن و راه بجای آوردن مخالفت از نفسی اند
کنشیدن بدین صفت است و معنی صوفی شریف و صفت دیگر
الیهادی است و معنی یاری الهی است که راه نایب و
سایک را به تمام دوست برسد و خلق را با او راه یابد
کردن و راه راست نمودن بدین صفت یاری صوفی
کردن و صفت دیگر الباقی است و معنی باقی آن بود که با
همیشه هر یک از کلیات در همه عالمی مشرود و بقا
همیشه باقی کرده و آن مرتبه نهایت حال او است که تمام
سز شده بدین صفت باقی بود و صفت دیگر الهادی

میاید و از دست و پا کشیده و مضران نامیدن است
بهر سینه و از بی نیازی و از اندیشه و تیرید و از است
میش از اند و چون ناگاه بیاید و بی استعدا و روان است
و از است و معانی از میان میبرد و بر آنکه معلق است که متعلق
و بقیت آن پیش رفتن که بر پیش پیش از مجموع جمع
نشسته و بهر بر خاستند و در پیش رها و دانی و نیایش
از نا قاعده زدن که در همه کجاست و از هر چه ناکه است
و بهر هیچ میاید و قوم حاضر اند و از آن قوم سبب رها میاید
رفته و در پیش رفتن که برقی آمده و بهر فرشته اند
از این است و در جهان نشانی نماند و بعضی از این است که بهر
شده و بهر رفته و در وقت و اسباب و احوال و احوال
حوال پیش از خدا و از جهان که عا و ادم و بطول قامت و قوت
با زور عالم کس نیست و نبود و هیچ چیز با زور و بهر زور

ان بود که در آن سپید و یکی نوح از آن بود که در آن سپید
و این دو در یک داری یا بنده بنده نوح است یکی نوح
راست بود که گویند و یکی نوح را چایچه و آن نوح را که مشهور
گویند آن بود که بدید و روح سپید و یکبار دولت معاشقه در
و بنابر حضرت سیدالمرسلین و امین شده است زیرا که اگر دولت
وصول بدان مقام کسی که امکان بودی هر کسی پیوسته را ملکیست
بودی و در رساله از فی الفی السیاسه جواب علم ترا می باشد
پس محققان این را در اعلام میست که در شرح جهان فانی این دولت
بانی میسر نخواهد شد و امکان این را همان گوی می توانند و وقت
نماز است بر کارشید و تقییر کنید و این را از زبانید و
نخلت را بعد از احوال نرویک از صحنه دل و در کینه و روی کجب
خیر است اید و در وقت عینت اید که وقت از دست غلبه

و در این مقام ایستاده اند که هر چه در جهان است
و از کار خود را ضایع نموده اند که اینها را که از اوقات عمر خود را
بیک غیرات صرف کرده اند و در قفسه علم و هنر و ادب و غیرت را هیهات شده اند
و انقراض خود را دیده اند و خداوند را ندیده اند و توانایی خود را ندیده اند و بیکشایی
و تهلیل و تمجید و تکیه صرف کرده اند و خود را توبه مظهر کرده اند
نمده و هوای دل ایشان به آن عالم عایین شده باشد و در آن
طالب بودند و از روی آن جهان باطله ایشان را فرو گرفته
شد دنیا پریشان تنگ شود و شوق و اشتیاق آن مستحضر
که قضا و اجل برسد و ایشان را از این دنیا به محنت بردارد و آنرا
و این احوال آن را بفرموده که هر چه در جهان است و هر چه در این عالم است
همه در آن است و در این بر یکی از صفات همه نفسانی صفات
مجموعه و در این حاصل کرده اند اما انکسار و جفا و کینه و کینه

اشاره کثرت صنایع و عمارت و درختان و از خرم و باغها و درختان
ان نباتات محکم ایشان و قضایای بیستم عمارات و نباتات ناصر
افرازان بصیحه از بانی و راوردن در آن بار و میان را با خاک
یکی کرده اند و چون بتجسس بر غیر از آنچه بکشت از زمین بلیان و عدوان
محکم کرده بود و طغاب در طغاب کشته و بفرمانی اصل عاقبت
طغاب عمرش بپایانده و اگر چه در زمین و باطن و در این خج باط
فرموده بود و او را نیز باط فرو برد و در آن است و این
نهر است و نه می از بیان حال این بد بختان تصور داشت که
تا شایه بداند که درین جهان ازین جباران فرودان بوده
اند و از زمین کردن کشتان درین عالم بی شمار تا تو نیز عقل
نمود و کار فرمای و آن احوال ایشان فکری کنی و خود را از
خلاف فرمایان بیشتر بارشایی که واحد قهار است بنگاه دار

انهماء و طلبة الصلحاء و این غیر الشیاب یعنی که خرقه صورت
 درویشی است و پوشش اردوستان است و خلعت عارفان
 است و میرایه اهل اصلاح است و این خرقه بهترین جامه‌ها است
 و تکریم نیز سبب آنهاست و بعضی گفته اند که خرقه را از خرق کرخته
 اند و خرق جامه دریده بود و بعضی گفته اند که خرقه مشتق از
 از خلعتان است یعنی که جامه کهنه و بعضی گفته اند که خرقه باره
 شده بی اصل یعنی زنده بارهای کهنه شده که بپوشیده اند
 که خرقه عبارت از آن بود اما اصل خرقه در رویشی و اجداد
 که اجداد عید الخاقی قدس العز و هم از آنجا است که جمله انبیاء
 بها الناس انتم الفقراء الی الله و الله هو الغنی
 الحمید تا زل شده که میفرماید ای اوسیان ای خوب
 مدعیان فراموشی کار نگار و بیست نیند بخداوند تو یعنی
 شما محاسبانید بخداوند تو و خداوند شما توانگر و اطلاق است

[illegible]

و مستودعت و صفت الجلال و ایست که در هر المجهود و بکل
اللسان یسی و یی استود است یی یا نهادر یی بهر البیست
بیامد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و یی و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
که این او بی را در ویش هم و صفت است حقیقی و خدا و الله و الله
را بهر صفت و صفت که بود که انتم الفطر را بی الله رسول
الهی جمع صفات حمید و انبیا و رسول جامع بود که او یک لیکن
الله فیه بعد من بعد انفسه و از آنجا که ملک جنت است خدا و
تعالی و کرا نبیا و رسول میفرماید که آن ملک کای خاصه را بهر یکی
یکی را صفت خاص که است فرموده ایم و تا که محمد علیه السلام را از
ترین ایستانی میفرماید که آن همه او صفتش می باشد بهر
مسکون کل ایستانی بود و هر دو جمع ازین تا یک شصت آن اول
شهرت و ثمرات تو بهم ایستانی پیدا شود و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
جمع صفات را بهر که بود و از این صفتی آخر که در هر صفت

[illegible]

پیش که بندگان او کلاه کشد و آن وقت سوال کند و روی او
برخیزد و حاجت و هر چه خواهد خواست بگوید و هر چه خواهد خواست
فرماید و بندگان او در پیش او ایستاده و بندگان او را از کار میگرداند
بیت این خطاب است که میخواندند و گویا روی ایشان سید است
بس آن خضر رسیده و روی او عالم است و آن در پیشی که بفرمود
آفت که برای بزرگی و برای توانایی است و هر چه خواهد خواست
پیشی است و بیست و سه توبه و حال خود و هر چه خواهد خواست
و در حیات که در پیش ترا خواهد بود و گاه که در پیشی که بندگان او
بگوید و آن الفاظ میگوید که اگر بزرگان را ندانند و اگر در این
میران رفتند و او را از هر چه خواهد خواست و هر چه خواهد خواست
بندگان او در پیشی که بزرگی است و آن در پیشی که بزرگی است
در پیشی که بزرگی است که اگر بزرگی است و در پیشی که بزرگی است
سوالی که بزرگی است که اگر بزرگی است که بزرگی است که بزرگی است

بشیطان اوصایه او کرده و پس از دستش از دستش بگریخته
 صفات هر دو را با این نهایت از وی بر شیطان برده و اگر
 سالک بدین اوصاف موصوفی باشد در صورت نفس و شیطان
 پیوسته و در هر کار اشیاع شیطان بود و پس با شیطان
 حاضر شیطان را در این اعتقاد است چون صورت غیر مذکور
 اعتقاد باشد که این اوصاف شیطان در صورت موصوفی
 که کمال فقرات ممکن کفر اشیاع قدس است و در شیعی
 فرموده که هر دو شیعی که بی اعتدای سلوک راه کند و توان
 در بیان ظاهر تشریک برای همه و بین ظاهر اعتدای کار شیعیان
 و بر کار او بیایان اند و خداوند تعالی شرف و شرف است و در
 در رسول الله کشف کرده اند و در بیان معنی ای فرموده که
 شرفی فقیر و لا مؤمنی غنی یعنی که مراد از ویشی پیران
 که از میان تا تسلیم روح نه در ویشی بود و در ویشی

در میان مردم و در پیشی مانع و دولت مستحبان است و جهان مصلحت
است و سیرای مصلحتانی است و قلهای دلف رسوا است
و باطن او خنده ای از شوق و لذت است و اگر تو
اکثری باطنی است و باطنی در ویشانی جهان قست کند
بهر تو اکثر شوند و اگر در پیش ظاهر ایشان را بجهت تو اکثر
جهان قست کند و در پیش شوند و اگر حاجتی انداخته
بخلق بگویند و اگر بداند که آن قبول نکند و دل ایشان از
بیتل دنیا فارغ نشده بود و هر ایشان از غیر خدا وند
بگفته اند و نظر ایشان غیر از لطائف طبع آفریده کار نبود
بهر یک باین جمع او صاف و صوف که در نگاه فقر
غریزی او را مشهود و رسول الله در حدیث بحسب این چنین فقر
اشارت فرمود است که **و احب الفقر و الخیر و فقر الشیطان**
در ظاهر میفرماید که هر که دوست دارد در پیشی و در پیشی

خود می فرمود که اللهم اجعلني مسكيا واني

مسكيا و احشر لي من رثة المساكين يعني اي

بار خدا ای من مرا مسکین زیان و مسکین زیان و دشمن مسکین

بر آنگزینان و این همراهی گفته که در آن شب سحر عالم با آواز

درویشان است و گوید و در این دعا در رسیده از آن

و در دیانت درویشان از این رسیده نویسنده و لیکن

این الفاظ از رسیده غایت جامع و حسن خلق ایشان بود

که گاه گاه بودی که رسول الله صلی الله علیه و سلم بدرگاه

پیران رفتی و گفتی که محمد را به آغوش بدارید و در میان

فرمودند که گریه می صالح و عیادت یعنی که پادشاه را در

خواب کن پس این به از تو جامع ایشان بود و اثر آن خلق

عظیم در این است از او چنانکه میفرماید که و انما الله تعالی

خلق عظمی و سلیم و سید عالمی و خالق غرقه و در این روایت از

رسید و جعفر صادق رضی الله عنه بعالم آخرت می فرستد آن
غسانی خرقه را به سلطان العارفتی سلطان ابویزید بطلای بغداد
الصدر و در آن روز برای آنکه سلطان بایزید بطلای روم و سرزمین
از مقامات و مقامات و شمع کشته بودند و هر یو یاقیندای کرده اند و
گاه بخانه در ریاضت می کشید و کوشش بسیار ایشان حدیث
ازلی آفرین می کشید و بایزید را از مقام آفرین می گذارند آن
پیران را بشیخی و مقام ترازا و بودی می سپرده اند تا از هفتاد
پیران شصت و پیران خیرین سلطان بایزید جعفر صادق است و شصت
که خرقه از جعفر صادق رضی الله عنه به سلطان بایزید بطلای
و جعفر سلطان بایزید بطلای قدس سره و در آخرت
مسافر می باشد از باب ایشان ادوات فارسی بودند که این شریف
خرقه که می رسد که ناگاه سلطان العارفتی سلطان بایزید بطلای
قدس سره و چشم کشاده اند و فرموده اند که ای یاران در راه

آنکه حال از او آمده و در رضای خود آمده تا در بخت و نسی و کلیه
اختیار کرده و خداوند تعالی فرمود که در آنچه را گفت باید و نباید اینها را
فرموده که هر چه بر موافقت ابو بکر صدیق رضی الله عنه فرقیار و نوشته
و بر احاد او نوشته فرمود که کسی خرقه را بخرد یک محمد بن ابی بکر نوشت و هر که
بعد آن خرقه را پوشید و مدتی بآین جا از دست فرمود و صبر است
فرمودن بآن عالم رسید حکم این فرمان که آن توفیق و الامانات
الطیبه الی اهلها امات فرقه را با امیر المومنین علی رضی الله عنه فرمود و باین
نور خرقه است با امیر المومنین علی رضی الله عنه رسید و بشرف
نور شرف شد و بعد از آن که امیر المومنین علی رضی الله عنه عفو نمود
آنکه آن رفت آن نشانی هر چه بجز صراطی رضی الله عنه سپردید
از برای آنکه نگردد که از رسول الله صلی الله علیه و آله با ابو بکر صدیق
رضی الله عنه رسید و محرم آن در جعفر صادق رضی الله عنه شده
بود و هم فقر و وجبت آمده و بود لا هم شریف فرقه بایشان

به نظام حاکم است و این ده سال که در خلافت تربیت
 بوده اند پیش از این زمان آمده اند و در صورت تربیت بعد
 از آنکه از ده ساله و بازمی کشند اند و این سه نفر مشغول به تربیت
 می رفته اند تا پشت پسری تربیت نشود و از آن پس راه بر او
 است به خلافت بدین طریق که در آن است و راه بخای حاصل
 و شیعی بعد از او و خلافت از تربیت سلطان العارفین
 سلطان باریه سلطان الهی قدس الله روحه او از تربیت شود که
 با ابوالحسن کار تو تمام شد باز کرده و فرقه عارفان و خلق را
 بخلق دعوت کند ابوالحسن گفت که اگر این او را از زمانی است
 بر او مانی می باید باز او از آمده است که جوینی طلبی بگو ابوالحسن
 گفت که جوینی او از تربیت که بر آنکه کار تو تمام شد و بر آن می توان
 هم از آنکه به هر دعوی در آنوقت باید فرستاده شود می طلبیم برین
 و از آنکه زمانی است یا می بایستی که این می خواهیم که در آنوقت

ست و در همان روزی را ابو الحسن خرقانی میگوید خرقه را با و دادند
و بر باده و از او رانند نه عادم گفت که ما بر خرقانی و از اسلوا و کیم سلطان
بازید گفتند که خرقه را بر سر من نهید چون وی بیاید استانی آن
بود که خرقه را بی و اسلوا و کیم بر سر او در آید و چون سلطان بازید بیامد که
آخرت کردند در همان روز را ابو الحسن خرقانی را در حلاله علیه السلام
مندی پیدا شد و خرقانی و از آن کار را و شیخ باز آمد و روی به بیاید
نهاد و سی سال در میان میباید و میکشید و ریاضات بی شمار
بر نفس خود نهاد و چنانکه در آن مدت سی سال طعام او سیرت
بود و است و هر سی سال تمام شده او از ریاضت خود ده آن که در یاد ابو
الحسن بر تربیت بازید و سلاهی و و که گفت و و بیاید از انوار
نواهد بود ابو الحسن خرقانی رحمه الله علیه از بیایدان تربیت سلطان
بازید الله و در سال دیگر بر آن تربیت سلطان بازید سلطان
و از الله علیه و در مدت که و که گفت و از بیایدان تربیت و از خرقانی

که پریشان گشته است در قدم نمی توان آورد و بجز گشتی
 ابوالحسن خرقانی رحمه الله علیه در پای که موت عبادت الهی
 حال است رسید در محراب خرم بریدان و متا بهمان ایشان بود
 اندیشی یوسف محمدی را قدس الله روحه در فقر عینی یافتند
 خرم سلطان یازید را شیخ ابوالحسن خرقانی رحمه الله علیه شیخ
 یوسف محمدی را قدس الله روحه تدبیر کرد و نهاد برای آنکه
 ایشان در مقام دعوت بودند و پوشیدن فرق را به تحقیق
 یافتند لاجرم شریف آقا فرق با ایشان رسید و چون شیخ محمد
 یوسف محمدی رحمه الله علیه به اربابی رحلت شد آن نشانی
 خرم سلطان یازید را رحمه الله علیه خواهر بزرگ خواهر علی الخاقانی
 و آقا قدس الله روحه و مسبر رفته از برای آنکه خواهر بزرگ خواهر
 الخاقانی را رحمه الله علیه بخاندان از حضرت خواهر خرم علیه الصلوة و السلام
 رسید و بزرگان طریقی که در باب شب محمدی گفته شده است

بیرستان از فتم و قرآن را بغایت دوستی دارم بی پایه
از قرآن حفظ شده و یکی که آیه دیگرانی را خواهم که بر آید
دل ملک شود و باز آواز شود و اندک که این هر دو بر آید که بر آید
نوامستی بخورد و آن که دریم بر کار باشی به چنین که نفسی بافتی بود
الحسن محمد فانی رحمه الله علیه از انجاء بر حق آمده اند و انجاء مسلمانان
باید بدست طایفه قدس الله روحه آمده اند چون ابو الحسن قدس در دست
نهادند و خرقه سلطان العارفین سلطان باید بدست طایفه قدس
در دو محله میرسد و در وانشاء است و در هر دو ابو الحسن را آمده ابو الحسن
از بسلام چون آمده اند و قرآن خواندن آغاز کرده اند و انجاء
مسجد اند قرآن را حفظ کرده اند و ذکر آغاز کرده اند و انجاء
گزارده اند که در میان نفس اول که نفس گرفت اند و به کبر است
گفته اند هزار بار در آن یک نفس خداوند تعالی یاد کرده اند و بعد از آن
که بگوشتش دمره خالی مشغول شده اند آن حالات را و انجاء

محمد و آل محمد علیه السلام در کتب و آن فریشت را به نام وی
باز می نمایند و بعد از آن که خواهم بزرگوار شد الحاقی رحمة
العلیه علیه ازین دنیا به وحشت بروی کره آیند و بعد از آن
بر روح و در است رفتن فرقه را در میان است یا در منتهی باشد
یکی خواهم محمد بن محمد علیه السلام و یکی خواهم اولیا محمد علیه
که هر دو را با عبارت کرده و در بدست خلق و در خواهم
بزرگوار شد الحاقی قدسی و در رفتن فرقه را خواهم
محمد صدیق پوشیده از برای آنکه ایستادن پیش قدم ازین
دو بار بوده اند و بعد از ایشان خواهم عارفی بگری بپوشیده
بهان و عبارت خواهم بزرگوار شد الحاقی قدسی و آل قدسی و در
آنکه خواهم عارف از خواهم او بیاسال کلان آ بوده اند و بعد
فرقه خواهم اولیا رسید بهان و عبارت خواهم بزرگوار شد الحاقی

چندین بار

پس چون کسی را که کسی ذکر از خواب حضرت علی السلام یافته
بود بر این ذکر فرمود و چون وجود او چیست آید چون خواب
خوابه علی الخاقی رحمه الله علیه ان یف فی فرقة سلطان یا یوفی
و ارقة الله علیه یا عزا و اکرام در خوشیدنه و یا ان فرقه
کو شیدنه تا بدرجه رسیدند که فرشته را از آستان بهنام
سبب تقصیر یا کبر و یا دقتی بود خداوند تعالی او را پادشاه
و شایسته و اولاد ان فرشته خواهم بزرگوارم عبد الخاقی
قدس سره و همه نشان داد که به خدا او وقت تقصیر
داد که در دو مقام غارت بر آید آن فرشته بزرگوار
بزرگوار و عبد الخاقی عبد الخاقی رحمه الله علیه و خواست
که در او را در این کوشید تا خداوند تعالی او را به مقام فرستاد
خواهم بزرگوارم عبد الخاقی قدس سره و در مقام تقصیر
و در مقام تقصیر فرشته را به دعا و خواهم بزرگوارم عبد الخاقی

اولیا قدس الله روحهم بعد از آنکه خواجهم سلطان اردبیل در
 مشتقدان انشا فی خرقه خواجهم غریب سیدان این نیز با جازت
 خواجهم اولیا قدس الله روحهم ان خرقه را پوشیدند و حضرت ایشان
 ازین دنیا که مشتقدان خرقه را خواجهم سلطان سیر دهند و خواجهم
 سلطان با جازت از این اولیا قدس الله روحهم روان خرقه
 را پوشیدند و سیدان پوشیدند تا رسیدن ایشان به مقام
 رسیدند که منفعتی عالمی شدند و در محبت ایشان به
 حیات عالی رسیدند و خواجهم سلطان قدس الله روحهم
 دنیا پس انداخت و در این عالم او را در هر یک حضرت
 خداوند فرستاد گفت خداوند الهامی از امیر المؤمنین علیه السلام
 علم ترا بعد از من رسیده بود مرا بحضرت خدای تعالی این
 داشت را بیکه تسلیم کنم اشارت از حضرت به و گشت
 از مریدان ایشان شد و خواجهم سلطان قدس الله روحهم

سید

و بعد از آنکه خواهر اولیا خود را بپوشیدند و مدتی مدیدین را بر سر بستیم
که در آنگاه و فرمان کل نظیر و ایضا ایضا نازل شد خواهر اولیا قد
روح به موافقت بر خواهر حساب نمودند و کرده اند چهار برادر نظام
و هشت یافته اند بر چهار برادر جاری که از خواهر بود که از پدر الحاقی
روح الله علیه یافته بود و در آن چهار برادر را اجازت کردند و فرقه
را با مانت و در میان ایشان ماندند و با حضرت رفعت اند
ازین چهار برادر که از خواهر اولیا قدوس الله روحه ماندند و یکی
خواهر و برهان قلنی بود و یکی خواهر سوکان بود و یکی خواهر ملازب
بود و یکی خواهر سیدان بود و قدوس الله روحه و ازین چهار برادر
خواهر بر موافقت آن یاران پیش قدم اندکانی کردند که خواهر
اولیا قدوس الله روحه از میان ایشان بیرون رفت و فرقه را خواهر
و هشتان قلنی پوشیدند و چهار برادر و بعد از آنکه خواهر اولیا
و هشتان قلنی فرقه را خواهر سوکان پوشیدند و با حضرت

محمد الحائري مجدواني قدس سره و در کتب معتبره و بیانی و اسرار
که در کتب و کتب بیانی شده اند و در این احوال و خط
پسندیده و تمام حاصل کرده و هر خط حضرت عزت و
کرم یا انصاف النفس المستطیع الی رحمتی که آن مرد بکار
و آن میریدارم است حقا و اطمینان و این و بیانی که شده
در روی این عالم است و در این کسر و خلوة خانه نشین شده اند
و در حال موقوفه تنوعی که شده و نشانی از خود را در اجازت و کرامت
مشایخ و ائمه و محضر بیانش رسیده و بود و بدین ضعیف و کسبی
از کتب که در این باب و روی که این جامع کرده و از این
نویست که در این باب و در این احوال و احوال و روی
این و در این کتب و آن کتب و در این کتب و در این کتب
باید که در این کتب و در این کتب و در این کتب و در این کتب
که در این کتب و در این کتب و در این کتب و در این کتب

بالحکم و باین آن شدت را هم که در حد و حرور و ابدان است
حق را بدین امر و بالغ و دان اگر اندکی خواهد یا رسا بود و یا عادت
نوار و سیدان رحمة الله علیه مدنی خود حق را برادر است کی خود اندک
راوی است و سیدان و چون در این شان با آخر رسید و عین را و جان
یعنی تسبیح کرد و فخر زد آن ایشان نیز بهمان راهی در دند توفیق
بر فرید پا و دیگر خلیف که ازین جمع خواجگان مآلوسان و هم
بانی عاقله بودند و فرقه که بجز این خاندان است و یاد کار این اثر را
ست باین مؤثر حدیث و تقدیر حدیث و حکایت تمام است
و عیادت امانت و آن قبول با امانت و آن مخصوصی که
شیخ سعد المله و الدین رحمة الله علیه و سید و ابی شان و در هیچ آن
صفحات که در مشرق الاخره است و در وجود عبادت این جامع بود و
کتاب او صفات و صفات و در حد و دان غرق در جوار است و اولیای
قدس علیه السلام و سیدان و این است که در حد و دان غرق در جوار است

در وقت روزنه بگفتن اینجاست مستغرق شد نگاه او را نشانی که
سفر باشد بسیار رسیدند و در راه راه را چو صفت پدید آورد
تا او را فرقه صبح شایم پوشیدن شمع قدس را بر سر فرمود
که خنجر و کلاه را به محکم لباس در پادشاه بی خوار صفت را بجا آورد
با طعنه خود کند و به صفات و صفاتی و در و از صفات نفس
صافی شود نزدی و در پادشاه و طاهر که در آن خود را بی سر و شمشیر او قرار
بود از خلق بی ادبی آید و کسب از راه خاوار این خود را از خود و باطن
او را بی حیایر کاندان خود را در بر داشته و از آن بی ادب و بی
و نا بگریزاند و بعد از مدتی که عبادت او از آن حال است که
بجایی او نند و از حال صفت بیگانه پس نگاه این صفت بود
غالبه و او را نشانی که از سر صبح رسید و رسید
که در راه راه را چو صفت پدید آورد و تا او را فرقه صفت پدید آورد
شمع قدس را بر سر فرمود که خنجر و کلاه را به محکم لباس در پادشاه بی خوار صفت را بجا آورد

این رنگ بود که می پوشیدند و او را مصیبتی رسید و روئید و راه
اوقات فوت شده است باید که روئید و راه پوشیدن آن خرقه
بگور نیست این بود که مصیبت اوقات فوت شده را و انقاس
ضایع شده می دارم چهره درین صفت بود و او را رنگ کبود شاید
پوشیدن مصیبت بر سینه که روئید و راه را چه صفت باید که
بود تا او را خرقه سبز شاید پوشیدن آن شمع قدس بود و فرمودند
که چهره و نه قدم در راه دهند و مصیبت اوقات ضایع شده پس
گرفت بعد از این اوقات شمار روز را بی کار نماند و انقاس
نمود و ضایع نکرد و در این گفتن تسبیح و تهلیل و تحمید مشغول
شد و گفتن تسبیحات بر وجود او غالب شود و از برای آنکه
رنگ کبود پوشیدن آن صفت فرشتگان است و صفت فرشتگان
اینست که هر که گفتن تسبیح برایشان غالب است پس
هر وقت که مصیبت تسبیح برایشان بود و او غالب است و پوشیدن

پندار میسر می نماید پوشیده از این شیخ شمس الدین و در هر روز
 که در روز و در هر نفس و در هر روز و در هر نفس او دشمن او است
 بعد از آن بپوشد این دشمن دشمن شود و در هر نفس دشمن او را که نفس
 او است بخوار دارد و بیایند با نفس خصوصیت کند و در هر نفس
 که بر آن عاصه است از خلق از آری بوی رسد تحمل آن از آری و در هر
 که آنکه کردنی بی آنکه تغییری در ظاهر و باطن او را بیاید و آن از آری
 نفس کند و از خداوند تعالی امر از شیخ خواهد پس هر روز که در هر نفس
 بود او را شاید که در هر نفس و در هر نفس و در هر نفس و در هر نفس
 به صفت که که بود تا قوت بسیار شاید پوشیدن شیخ قدس السلام
 فرموده اند که در هر نفس باید که در هر نفس و در هر نفس و در هر نفس
 بسیار نفس را در این راه بجای رسد و در هر نفس و در هر نفس و در هر نفس
 ادبی با و رسد و در هر نفس و در هر نفس و در هر نفس و در هر نفس
 که با و قوت است که که از هر نفس که با و رسد و در هر نفس و در هر نفس

که آن فواید که بر دست چپ و راست کسایات بی نویسد آن
میشود از آن جهت که با دست چپ که پیش نویسند و در اعتقاد او را
از فقرش قانع و محتاج گشته بود و نامه اعمال او از کسایات
باز کرده و به پیش این فواید رو نموده که به بیخ حقیقت بود او
مشاهده که هر چه رسید و شد سست برسد که در رو نموده و از او
حقیقت باید که بود و تا او را فواید با ما دانند که یکی شاید پوشیده نمی
شود و هر چه از او فواید می رسد که باید که در کسب و سلوک است و خدا
که مستعد بود و در باقیست به سبب این که او را در این و در میان این
که اگر از این فواید و ملت او را با او و معجزات او را که می تواند
او را از راه بیرون برون بکشد از اوستان باشد که از هر طریقی که باشد
هر را هم از کسب و کفایت پر داند و او هم در کسب و کفایت بی سبب و بی
دیده و آنکه در این صفت او را شاید که فرقه با او را از هر طریقی که باشد
سست برسد و از او را به حقیقت باید که در کسب و کفایت

پیش بختی خلق در روند انحراف کند و صریح در خلقان
در وجود او یکسان بود که از بدیع خلق در باطن او است
عالی بیدار شود و در انضمام خلق در باطن او آمد و علی بن ابی طالب
این صفت بدان معنی بود که آن عالم نفسانی در وجود
او اثری باقی نماند و پس مجلی و نه بدینی صفت عروج
گشته اند غرق سیاه او را نشان داد که پوشیده شد و سر او
می فرمود که گریه باید کرد بریدانی را در حق او صاف سیر و سیر
فرموده در حق او صاف سیر را بر او روشن کند تا جمیع صفات
او بهر نفس در آن باطن پر بر آن گوشه شود و بجای هر صفات
نفسانی صفات صیقل روحانی بر آید و مستیقت متعلق
با خلق الله در بریدانی او ظاهر گردد و صلاحیت آنکه طایفه
را تواند برادر است چنانچه آنکه در آن را بستان بدید آید آنکه
خلق هر یک که با این عزت رسید و در غرق پرستانه از بر آید آنکه

و او هم رنگی است و این چنین در دوزخ کثرت بود و شعله
بود و شعله کثرت با پا را از هر رنگی باشد و بعد از آن که در دوزخ
بود صفت باید که بود و تا فرقه هزار میخ است باید و شدن است و این
و این فرقه و آن که هر دو فرقه نفس را است و بعد از آن که این
نفس او دشمن او است بعد از آن که این دشمن دشمن شود
و هر یک نیز دشمن او را که نفس او است و او را در میان نفس
خصوصیت کند و اگر بعد از هر نیمه که بر آید است از خلق از ادب
بویا و بعد از آنکه نفس در دوزخ فرود آمد و در دوزخ و اگر
راست بر قانون عراط مستقیم که راه نرسد و اگر گشت و از
شمار آن راه گذرد و مخالفت نفس مسئول بود و چنانچه بود
نفس را قدم زیر قدم او و نفس را یکی میفرمود که راه تا نفس
قلبی حشر و حشر نفس را بود و در آن دوزخ و آن را دوزخ
بسیار و نفس را پس در مقام دوزخ و آن است بعد از آن

و در است ایستادگی و وجود او در عالم خیر چیست آید و عالم ظاهر
 یا مورد شرحی از اینست بود و در نقایده استن او امر شرح یکمال بود و در
 او باوصافی و صفاتی برین شده است و در نقایده استن است
 بطایف مبالغت که در این چنین روئیده و در حرقه شاید پوشانیده
 و بنا بر غرض و بود آن مردان راه که در وجود مبارک ایشان در رخ حرام کرده
 و بفرست فوت بهر سیاهی که در مادیات و نفسی است باعث این چنین مردان
 کرامت که طایفی با الهام الهی با خیر الناصرین است ~~و~~
 دوم در او را داشت و در ذم الکسنت الهی است و او را داشت
 کرده شد چه که می فرماید که یارب لیکن الیوم فی النهار و در ذکر شریف
 فی القیوم در مورد و امثال این معنی در قرآن بسیار است که
 بجا ذکر شد و در ذم است که در ذم تقدیم کرده است و در ذکر
 عبادت خداوند تعالی و در این خواستند خاستن و بسیار در میان
 غیر که استقامت مردان و قدم بر نهاده و درین راه اعتقاد را گاهی دل را

مرید را فرقه بوستانیدن نیز و یک اصل تحقیق ایجاد است
که در آن است شخصی پس باید که تا مرید را توکل و دولت خلق بداند
نیاید شیخ او را فرقه بوستانند که بعضی از شیخ مرید را فرقه بوستان
بوستانند باز چیزی ادبی از ایشان در وجود می آید مرقه
را از ایشان می کشند شیخ قدس الله روحه می فرمود
که شیخ باید که با مریدان پیشا بود و دانند که مریدان است
فرقه بوستانیدن شده است بیانی از ایشان است که می فرمودند
ان مرید را فرقه بوستانند تا به بیرون کشیدن حاجت
نیاید که آن بوستانیدن اول بیانی بود و پس شیخ قدس
که در سلسله روحه می فرمودند که تا اول از مریدان را به شیخ تا
پس شیخ مرید را قبول کند و شیخ را آن بیانی بود که دانند
که وقت فرقه بوستانیدن شده است آنگاه مرید را فرقه بوستانند
باید که فرقه تمام فقر است یک باشد و فرقه بوستانیدن به هم فقر و

نیست چنانکه در آیه قبیه من الذین یأثمون و یأثمون و یأثمون
 لا یجوز لهم یستغفرون و فی اموالهم حق معلوم
 للناس کل و المجرور لایقر ازیدگان خودی ستاید باین نقطه
 حمید یعنی که بعضی از زیدگان ما درین صفت بودند که از شب اندکی
 نمی خفتند و بجای خواب از برای رضای سید و و کبر و بودند و
 شب را در عبادات کی گذرانیدند و صبح بصری باشد با تقوا و حال
 خود مشغول می شدند و مال خود نصیب نمیداد بودند و برای آنکه
 را که اگر می خواستند بانی خواستند غیر ایشان بپایند و رسول
 اله یان و سو بودند که در شب بفرقه ذهاب دست گنند و باز
 آنچه بر رسول اله صلی الله علیه و آله فرمودند چنانکه میفرماید یا ایها
 المؤمنون کفر الی الی الا فایلا تصفوا و انقص منه قلیل و از
 علیه و رتبه القرائت عزت بسیار یعنی که ای مرد سر و کلاه نشین
 بر خیز از شب اندکی و آن اندک است باین است که بگوید

وہل باخدا من رجا نڈہ بیفرماہ فرجیل جہا لجا من و کراوا
امی و منو و من فلنویب حیو ولا طیبہ و خدا
نعمایہ سہل یکہ ہر کمر را ناما ماوان ہر ہر بود بعضی را ناما یان با ماوا
برایر بود و لیکن ان و انایانی کہ در شب و در برای ما سہل بود قائم بود
ایم ہذا بقرآن ما ما میدہمت و تعالی ما جنتکدہ لی نور ماہ اتی
صوفانت لناما الیہ سہل جدا و قائما یخص
الابوہ و یوحوا رجہ ربه قل صل یسہل و کمالی
یعلو و الدین ما یعلو و و حقنہ و نہت کہ
و جمع صوت لرقیہ العین ارشدہ کی کرد و خداوند
تہیک شہور و کل اوقات شب و روز را در شدہ کی او شہور
دارند و کس او کی با قوت ان قدم سپردن می یابد
اگرین شہور را در روزہ کالی را در ہزار شہور و این او را
ہزاران شہور کہ این فرزند یکہ کہ ہم را سہل تر ازین را شہور

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

مینه قلینک افریزد علیہ بر یعنی بزم شب بر غیر از بزم شب
بیشتر از بزم شب شمع قدس الدرد و حدیثی انور مودت و المود
انستاد کردی شاید که نگاه داشتی بر بزم شب بر رسول الله و رسول
شب و بر مشایختان او نیز گردان شدی پس کمتر از نیمه یار یا تو
از نیمه فرمودی و تا هر چگونه که باشد کان او بر غیر از بزم شب خداوند است
جاسته بنده و جگر بر بزمی قرآن خوانی که در منزل القرآن نور تپک و
الله فرمود است قل الله علی السلام مخرقا و اعنی هذه ال
عالمین قرآن اندر یعنی کسی که بگوید بعد از بزم شب
و قرآن یا اگر فرستند و یا نه از معنی قرآن که معلوم گویند بعد از بزم
و از برای رضا و خداوند است شب نماز فاستقده در حدیث
و غیر بزم باید افضل العبادت ثم اوقات القرآن و غیر باید که
فاضل ترین عبادت خواندن قرآن است و باز رسول الله
کفایت ما فرمود که من الله فی غنیمه و اگر چه ازین

اگر خداوند تعالی مرا دوست می دارد و بعد از آن که از
 استجاء خارج شود و این دعا را بخواند و الله را در قلبی خالص
 و محض فرماید و بگوید الحمد لله الذي جعل الماء طهورا و لا
 سلام نور انقاد مسر الا كنهه كره مسر الا كره ان رسول بين فرمودست
 حال النبي عليه السلام السواك معة الف و مفرحت
 الملائكة و مرضات الرب **سورة** رسول مفرطه
 که در شب سر آن را بخوانی و شادمانی و فرشتگان است
 و خوشنودی خداوند تعالی است پس در نماز بداشتن سنت **سورة**
 بقایت و بالفت باید کردن و بعد از مسو که این دعا را بخواند
 اللهم اجعل تسويكي هذا تجميعا لك فوبي و مرخصا
 لك يا سيد و مستودع بعد از آن بر صورت حق
 مشغول شود و بگوید یا رب انشور و انشور و انشور و انشور
 العظیم و الحمد لله على الامس و الله هو العظیم

فَوَاصِبًا نُّوَحِشِي كَوَيْدَكَ الْحَدِيثَ اللَّهُ يَأْتِي بِقَدَرٍ مَا كُنَّا
نَحْسِبُ وَإِنَّهُ لَشَدِيدُ الرَّقْعَةِ بِأَسْعَادٍ وَنُجُودٍ أَيْدٍ أَرَاهَا
مَعْتَبِرًا بِرَأْسِهِ وَغُورًا بِكُلُوبٍ يَأْتِي كَرَاهَةً وَبِأَسْتِثْنَاءٍ
كَمَا بَيْنَ فَعْلَى مَبْرُورٍ بِقَدَرٍ أَوْ لَدَقَّةٍ لِحَبْرٍ بِأَسْأَلَةٍ وَرَحْمَةٍ
فِي أَمْرِ فَوَاصِبٍ كَمَا لَمْ يَجْعَلْ لِي جَنُودًا أَنْ يَعْظُمَ رُفْقًا وَاللَّهُ يَحْكُمُ
الْعَظِيمُ رُفْقًا قَبِيلَةٍ سَبَّحَ أَنْ قَبِيلَةٍ أَقْبَامِي كَرِيمَةٍ
بِسُورَةِ الْهَدْيِ بَيْنَ قَبِيلَةٍ بِسُورَةِ الْهَدْيِ بَيْنَ قَبِيلَةٍ
كَرْفَةٍ أَوْ لَدَقَّةٍ كَمَا لَمْ يَجْعَلْ لِي جَنُودًا أَنْ يَعْظُمَ رُفْقًا
وَاللَّهُ أَوْ لَدَقَّةٍ وَرَحْمَةٍ كَمَا لَمْ يَجْعَلْ لِي جَنُودًا أَنْ يَعْظُمَ رُفْقًا
بِسُورَةِ الْهَدْيِ بَيْنَ قَبِيلَةٍ بِسُورَةِ الْهَدْيِ بَيْنَ قَبِيلَةٍ
كَرْفَةٍ أَوْ لَدَقَّةٍ كَمَا لَمْ يَجْعَلْ لِي جَنُودًا أَنْ يَعْظُمَ رُفْقًا
وَاللَّهُ أَوْ لَدَقَّةٍ وَرَحْمَةٍ كَمَا لَمْ يَجْعَلْ لِي جَنُودًا أَنْ يَعْظُمَ رُفْقًا

[illegible]

عليه وسلم الأسير ورو علي سبنت شريك محمد بن محمد
عليه السلام في الصلاة وحمول دنا الراست ورو
ابن ابي عمير انه ذكر الله اعني علي وذكره وسنار
وحسن عبادتك وتلاوة كتابك المور
وغيره من ربه
يا ابن ابي عمير انه ذكر الله اعني
راعية الجنة وازرق في نعيم الصلاة الجنة وحمول
وروي عن ابي عمير انه ذكر الله اعني علي وذكره وسنار
ان توحنا للباحة الصلوة والسرلة الحمد
وانت ال امر الله تعالى ويا ابن ابي عمير انه ذكر الله اعني
بعض وحمول ورو في يوم تبصر حقا وانتموه
وحمول كثر حرك وحمول ورو في يوم تبصر حقا وانتموه
وحمول كثر حرك وحمول ورو في يوم تبصر حقا وانتموه

خواجه من مشهور و جلیل در این قبیله و از انبیا و اولاد
الله و بخت و بختان قیام العظیم و عید و کرم رسول الله
این تسبیح چنین فرموده است قال البیضا علی السلام انما
خففنا علی اللسان و ثقیمنا فی المیزان چیستا
عند الرحمن یعنی رسول الله فرموده است و کلمه است و اذین ان او
تغایت جعل است در این و بدین ثواب این و کلمه فرموده است
بغایت کران است و ان و کلمه هزاره است و او است
و است و بعد از این تسبیح سه بار این دعا را بخواند که
اللهم لا اله الا انت ربک العظیم انت ربک
مخلصناک و منی و صحت علی عیدک و وفایک
یا مستطعت و التوب العظیم من شر علی عباد
و استغفرک انت توب انه لا یغفر الاک توب
که انت باز هم در این دعا را بخواند که

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

والحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

والحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

والحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

والحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

والحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

والحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

والحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

والحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

والحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

[illegible]

مَرْفَعَتِ كَلَامِي كَرِيمٍ وَبَارِدِ بَرْدِ شَيْخِي أَكْبَرٍ وَتَوَارِعِ عَدَدِ دُومِ
بَارِئِ شَيْخِي وَبَارِئِ شَيْخِي أَكْبَرٍ وَتَوَارِعِ عَدَدِ دُومِ وَخَيْرِ
وَقَاتِعِ سَوْتِ عَمَلِ وَبَارِئِ شَيْخِي أَكْبَرٍ وَتَوَارِعِ عَدَدِ دُومِ
تَوَارِعِ عَدَدِ دُومِ وَبَارِئِ شَيْخِي أَكْبَرٍ وَتَوَارِعِ عَدَدِ دُومِ
الْعَبَاتِ رَأَى الْعَدَدِ دُومِ وَتَوَارِعِ عَدَدِ دُومِ
وَلَمْ يَكُنْ دَائِمًا تَدْرِيكَ وَتَوَارِعِ عَدَدِ دُومِ
ذُنُوبِي وَخَطَايَايَ فَكَلِمَاتِي وَأَعْتَقِي خَيْرِي
عَاقِبِي وَتَوَارِعِ عَدَدِ دُومِ وَتَوَارِعِ عَدَدِ دُومِ
وَلَمْ يَكُنْ دَائِمًا تَدْرِيكَ وَتَوَارِعِ عَدَدِ دُومِ
كَلِمَاتِي وَخَطَايَايَ فَكَلِمَاتِي وَأَعْتَقِي خَيْرِي
يَا عَمَّ الدُّنْيَا وَتَوَارِعِ عَدَدِ دُومِ وَتَوَارِعِ عَدَدِ دُومِ
بَارِئِ شَيْخِي وَبَارِئِ شَيْخِي أَكْبَرٍ وَتَوَارِعِ عَدَدِ دُومِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي

دَهَارُ قَتْنَا لِيَسْمَعَ شَيْءٌ كُنْ دُنَا نَحْمَدُكَ عَزَّ وَجَلَّ

مِنْ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ كَرِيمٍ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ

الرَّحِيمِ وَفَاتِحَةُ بَحْرَانِكَ وَسَمِعْتَ نَوَائِدَ

بَيْتِ إِيذِي وَوَدَّكَ بَارِدًا بِرُوحِكَ تَسْمَعُ اللَّهُ

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَاللَّهُ أَكْبَرُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ

وَدَّكَ بَارِدًا بِرُوحِكَ تَسْمَعُ اللَّهُ

بَيْتِ إِيذِي وَوَدَّكَ بَارِدًا بِرُوحِكَ تَسْمَعُ اللَّهُ

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَاللَّهُ أَكْبَرُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ

بَيْتِ إِيذِي وَوَدَّكَ بَارِدًا بِرُوحِكَ تَسْمَعُ اللَّهُ

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَاللَّهُ أَكْبَرُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ

بَيْتِ إِيذِي وَوَدَّكَ بَارِدًا بِرُوحِكَ تَسْمَعُ اللَّهُ

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله
والحمد لله رب العالمين
اللهم صل على محمد وآل محمد
وعلينا وسلم

الحمد لله الذي جعل في القرآن الكريم
أعظم آيات الله والحمد لله الذي لا اله الا الله والحمد لله الذي
هو لا قوة الا بالله العظيم سبحان الله وبحمده
العلم والفضل والرحمة والكرامات والبركات
هذا رد تحت انوار اربعين اسماء الله تعالى
ان هذا رد تحت كل اسم من هذه الاربون اسم
الحق سبحانه وتعالى في كل وقت وفي كل مكان
الحمد لله الذي جعل في القرآن الكريم
أعظم آيات الله والحمد لله الذي لا اله الا الله والحمد لله الذي
هو لا قوة الا بالله العظيم سبحان الله وبحمده
العلم والفضل والرحمة والكرامات والبركات
هذا رد تحت انوار اربعين اسماء الله تعالى
ان هذا رد تحت كل اسم من هذه الاربون اسم
الحق سبحانه وتعالى في كل وقت وفي كل مكان

[illegible]

[illegible]

[illegible]

از پیر و دود و دگرست نماز و روزه و ارادت انان از پیر
بویار باقیان و در هر دو دگرست بعد از نماز و روزه
الاله احسب ان یبارک و تعالی انوار من و نه انوار
لأنهم احفظنا و لا تقطعنا اللهم انصونا
على عدونا و لا تصدق علينا في يوم حشرنا
فصلت علينا في الايمان و الايمان معنا في كل
بما اننا في اوقات الاخرة معنا في كل
و الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لاه
فمن لم يورث من هذا من اهل البيت فليكن من غيرهم
ما نريد كماله و الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لاه
و الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لاه
و الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لاه

العظام والصلبان التي هي في الجحيم
 مع الأحياء الموقنين مع الذين انعمت عليهم
 من النبيين والصديقين والمجاهدين والصلحيين
 وحجتك يا محمد الإجماع بعد أن يكونوا قد
 سبقوا إلى آيات من القرآن الكريم
 فليس بعد ذلك من الجحيم من لم يصدق
 بآيات الله عز وجل من قبل أن يبعث
 فيهم نبياً من قبلك فليكن لهم ما كان
 لهم من قبل من الجحيم من قبل أن يبعث
 فيهم نبياً من قبلك فليكن لهم ما كان
 لهم من قبل من الجحيم من قبل أن يبعث
 فيهم نبياً من قبلك فليكن لهم ما كان
 لهم من قبل من الجحيم من قبل أن يبعث
 فيهم نبياً من قبلك فليكن لهم ما كان

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

يَضْرِبُ عَلَى بِلَالِي وَكَمْ تَنكِرُ عَلَى رِغْمَائِي فَلْيَخْرُجْ
مِنْ رِغْمَائِي وَرِغْمَائِي فَلْيَطْلُبْ رِغْمَائِي لَعْنِي مِثْلِي
که هر که بقصایر من خشنود و بنویسد و در بلاد من صابر نباشد و بر لغزش
من شکر نکند پس از زمینها و آسمانها من برون آیی و خدای دیگر
طلب کن یعنی بندگی بگرفت و حکمت و رضا رسد بر سید که علامت
بده صابر است شیخ قدس الله روحه فرمودند که علامت بند صابر به خیر است
اول آنست که خبری رسیدش که خلق را از آن معلوم شود او نیز با کسی بگوید
که آن گفتن باطلی بود از حق تعالی دوم آنست که بیاطن نیز اعتراض نکند
اگر کسی را خبر شود از آن حال و غم خواری بکنندش زبان نگاه دارد و اگر
خبری بگوید که صبر از زبان دارد سیوم آنست که بدان بلای جان فخر کند
که تو فکر آن بمال فخر کنند و در آن زمان که تن او در بلای بود و دشوار بود
و زبانش بجهوشنازد و از جهان بود و در آن حد و تن را و را امید عطار بود
حد و تن را شیخ قدس الله روحه فرمودند که مردی رفته راه بود در جبهه
مزدان این راه نتواند رسید تا آنگاه که بهشت را بگذرد عقبه اول است
که در راحت و آسایش را بر جود میزد و در مشقت بر جود بگشتا بد عقبه